



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



خاطرات مستند
سید هادی خسروشاهی

درباره
شهید نواب صفوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث روزگار 16: خاطرات مستند سیدهادی خسروشاهی درباره شهید نواب صفوی

نویسنده:

سید محمود خسروشاهی

ناشر چاپی:

کلبه شروق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	حدیث روزگار ۱۶: خاطرات مستند سیدهادی خسروشاهی درباره شهید نواب صفوی
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۱	فهرست مطالب
۱۳	مقدمه
۱۷	درباره شهید نواب صفوی و: اهداف و اقدامات فدائیان اسلام
۱۹	بررسی رابطه فدائیان اسلام و اخوان المسلمین
۲۱	سابقه آشنایی
۳۳	چه کسی مجوز ترور را داده بود؟
۳۶	نیازی به این فتوا نداشتند
۴۳	درباره سخنان منسوب به: آیت الله بروجردی درباره نواب صفوی
۴۷	نواب صفوی؛ پیشتاز جهاد و شهادت
۶۸	حکومت اسلامی از دیدگاه فدائیان اسلام
۸۰	سید عملگرا
۹۸	پیوست ها
۹۹	۱ اذان نواب از همه گلدسته های عالم
۱۰۷	۲ نگاهی به کتاب: «یادواره شهید نواب صفوی»
۱۱۴	۳ فدائیان اسلام: از آرمان تا عمل
۱۲۱	فهرست اعلام
۱۴۱	درباره مرکز

حدیث روزگار 16: خاطرات مستند سیدهادی خسروشاهی درباره شهید نواب صفوی

مشخصات کتاب

سرشناسه : خسروشاهی، سیدهادی، 1317-

عنوان و نام پدیدآور : خاطرات مستند سیدهادی خسروشاهی درباره شهید نواب صفوی/ به کوشش سیدمحمود خسروشاهی.

مشخصات نشر: قم: کلبه شروق، 1395.

مشخصات ظاهری : 144 ص. : مصور؛ 14/5 × 21/5 س م.

فروست : حدیث روزگار؛ 16.

شابک : 50000ریال: 4-55-7255-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : عنوان دیگر: خاطرات مستند درباره شهید نواب صفوی.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : خاطرات مستند درباره شهید نواب صفوی.

موضوع : خسروشاهی، سیدهادی، 1317- -- خاطرات

موضوع : نواب صفوی، مجتبی، 1303 - 1334.

موضوع : جمعیت فدائیان اسلام

شناسه افزوده : خسروشاهی، سیدمحمود، 1355 -، گردآورنده

رده بندی کنگره : 3 DSR 1395 آ 5 خ / 1568

رده بندی دیویی : 955/083092

شماره کتابشناسی ملی : 4217066

ص: 1

اشاره

حدیث نیک و بد روزگار نوشته خواهد شد *** زمانه را قلم و دفتر و دیوانی است

ص: 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث روزگار

16

درباره:

شهید نواب صفوی

ص: 3

سرشناسه : خسروشاهی، سیدهادی، 1317-

عنوان و نام پدیدآور: خاطرات مستند سیدهادی خسروشاهی درباره شهید نواب صفوی/ به کوشش سید محمود خسروشاهی.

مشخصات نشر: قم: کلبه شروق، 1395.

مشخصات ظاهری: 144 ص.: مصور؛ 14/5 × 21/5 س م.

فروست: حدیث روزگار؛ 16.

شابک: 50000 ریال: 4-55-7255-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان دیگر: خاطرات مستند درباره شهید نواب صفوی.

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: خاطرات مستند درباره شهید نواب صفوی.

موضوع: خسروشاهی، سیدهادی، 1317 -- خاطرات

موضوع: نواب صفوی، مجتبی، 1303 - 1334.

موضوع: جمعیت فدائیان اسلام

شناسه افزوده: خسروشاهی، سید محمود، 1355 -، گردآورنده

رده بندی کنگره: 3 DSR 1395 آ 5 خ / 1568

رده بندی دیویی: 955/083092

شماره کتابشناسی ملی: 4217066

خاطرات مستند

درباره شهید نواب صفوی

مؤلف: سید هادی خسروشاهی.....

به کوشش: سید محمود خسروشاهی.....

ناشر: کلبه شروق - قم

نوبت و سال چاپ: اول / بهار 1395

چاپخانه: طه

شمارگان: 1000 جلد

قیمت: 5000 تومان

مرکز پخش: قم، ابتدای خیابان صفائییه، پلاک 656، فروشگاه کتاب کلبه شروق تلفن 025-37838144

ص: 4

درباره شهید نواب صفوی و: اهداف و اقدامات فدائیان اسلام. 11

بررسی رابطه فدائیان اسلام و اخوان المسلمین.. 13

سابقه آشنایی.. 15

چه کسی مجوز ترور را داده بود؟. 27

نیازی به این فتوا نداشتند.. 30

درباره سخنان منسوب به: آیت الله بروجردی درباره نواب صفوی.. 37

نواب صفوی؛ پیشتاز جهاد و شهادت 41

نگاهی دوباره به فدائیان اسلام و شهید نواب صفوی.. Error! Bookmark not defined.

حکومت اسلامی از دیدگاه فدائیان اسلام. 62

سید عملگرا - پاسخ به پرسش های شهروند امروز. Error! Bookmark not defined.

پیوست ها. 92

1 - اذان نواب از همه گلدسته های عالم.. 93

2 - نگاهی به کتاب «یادواره شهید نواب صفوی». 101

3 - فدائیان اسلام: از آرمان تا عمل.. 108

فهرست ها و ضمائم 133

کتابی که هم اکنون در اختیار دارید، مجموعه ای از مصاحبه ها و گفتگوهای روزنامه ها و نشریات مختلف با والد ماجد، استاد سید هادی خسروشاهی است که موضوع همه آنها، فعالیت و نوع مبارزه فدائیان اسلام و نقش شهید نواب صفوی در این حرکت بنیادین تأثیرگذار است.

در واقع این مجموعه، شامل بخش هایی از خاطرات مستند والد ماجد درباره حوادث دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت و نوع فعالیت های فدائیان اسلام در صحنه سیاسی کشور و نقش آنها در به پیروزی رساندن ملی شدن صنعت نفت، به گواهی شاهدان عینی و عناصری است که خود حضور چشم گیر در عرصه اقدامات داشتند و به همین دلیل در ضمن مجموعه «خاطرات مستند» ایشان منتشر می گردد.

البته این خاطرات، علاوه بر مسائل سیاسی روز مربوط به آن برهه و دوران پیش از آغاز نهضت، شامل مسئله فعالیت فدائیان اسلام در حوزه علمیه قم و برخورد مراجع و علمای بزرگ و فضلاء و طلاب حوزه علمیه قم با این جریان هم هست.

... استاد سید هادی خسروشاهی قبل از ورود به حوزه علمیه قم، از زمان اقامت در «تبریز»، با این جریان اسلامی در تماس و ارتباط بوده اند و پس از حضور در قم و ادامه تحصیلات در حوزه علمیه قم، به طور عینی و عملی، در جریان این اقدامات قرار می گیرند و خود به عنوان یک طلبه نوجوان هوادار حرکت فدائیان اسلام، شاهد حوادث گوناگون و مشکلاتی هستند که رهبری فدائیان اسلام در قم با آنها روبه رو بوده اند... و اکنون به بیان پاره ای از این مسائل و نکات، در قالب پاسخ به پرسش های خبرنگاران جرائد و مجلات، پرداخته اند و به عنوان «خاطراتی مستند»، حقایق مسائل را روشن می سازند.

البته باید اشاره کرد که چون این مصاحبه ها، چه شفاهی و چه کتبی، در فرصت ها، مناسبت ها و یا فاصله های زمانی مختلف انجام گرفته است، این امکان وجود دارد که در اشاره به برخی از «خاطرات» و نقل چگونگی «حوادث» نوعی تکرار وجود داشته باشد که با توجه به اهمیت موضوعات، می تواند در کشف حقایق تاریخی، راه گشا باشد.

یادآوری این نکته هم بی مناسبت نیست که والد ماجد، علاوه بر این کتاب، مجموعه مصاحبه ها و کتاب های ارزشمند دیگری نیز درباره فدائیان اسلام و رهبری شهید آن، به نام های: «فدائیان اسلام؛ تاریخ، عملکرد و اندیشه» و «زندگی و مبارزه شهید نواب صفوی» دارند که بارها تجدید چاپ شده و در اختیار عموم قرار گرفته اند و این کتاب در واقع سومین کتاب در رابطه با این حرکت تأثیرگذار در جامعه ایرانی و بین مردم مسلمان و نسل جوان باایمان است...

علاوه بر این ها، کتاب پر محتوای دیگری تحت عنوان: «مبانی فکری

- فقهی مبارزات فدائیان اسلام» آماده چاپ شده است که بازنویسی و تکمیل سخنرانی مبسوط ایشان در همایش بزرگداشت شصتمین سال شهادت نواب صفوی است که از سوی مؤسسه تاریخ معاصر، در دی ماه سال گذشته - 1394 - در مرکز فرهنگی سید الشهداء در تهران، برگزار گردید و اکنون، پس از تکمیل و اضافات و ویرایش، در آستانه چاپ مستقل قرار دارد.

هرگونه نقد منطقی و یا پیشنهاد اصلاحی را پذیرا هستیم.

سید محمود خسروشاهی

مدیر اجرایی مرکز بررسی های اسلامی - قم

ص: 9

بررسی رابطه فدائیان اسلام و اخوان المسلمین

بررسی رابطه فدائیان اسلام و اخوان المسلمین (1)

در گفتگویی با استاد سید هادی خسروشاهی

اشاره: حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی از جمله افرادی است که با فدائیان اسلام ارتباط داشته و درباره آنها، کتاب و مقالات گوناگونی منتشر کرده است که از جمله می توان به کتاب های «فدائیان اسلام؛ تاریخ، عملکرد و اندیشه» و «زندگی و مبارزه شهید نواب صفوی» اشاره کرد. استاد خسروشاهی همچنین درباره فعالیت و اندیشه اخوان المسلمین کتاب ها و تحقیقات بسیاری دارد؛ به همین جهت با ایشان گفتگویی درباره اشتراکات و ارتباطات فدائیان و اخوان المسلمین انجام داده ایم که می خوانید:

ص: 13

1- نقل از ماهنامه «مهرنامه»، شماره 28، مورخ بهمن 1391، صفحه 157-156.

* با توجه به سابقه نیم قرنی آشنایی عینی - حضوری جنابعالی با رهبری فدائیان اسلام و اخوان المسلمین مصر، شما چه نوع ارتباطی را بین این دو حرکت اسلامی از لحاظ سیاسی - فکری و تشکیلاتی به تصویر می کشید؟

□ البته سوابق روابط بنده با رهبری این دو حرکت در ایران و مصر، هم اکنون از نیم قرن گذشته و حدوداً به شصت و پنج سال رسیده است!... اما روابط رهبری فدائیان اسلام با اخوان، از لحاظ سیاسی، به همان دو سه سال جریان نهضت ملی ایران و دو سال بعد از شکست آن برمی گردد.

در جریان نهضت ملی ایران که رهبری نیرومند جناح مذهبی آن با آیت الله کاشانی بود، رهبران حرکت های اسلامی در اغلب بلاد، از جمله مصر، با ارسال پیام، صدور اعلامیه و نشر مقالات در جرائد، از نهضت و رهبری آن پشتیبانی می کردند و در این راستا، حتی شهید سید قطب طی نامه سرگشاده ای که در جرائد مصر انتشار داد، و بنده نیز ترجمه آن را در مجله «تاریخ و فرهنگ معاصر» شماره 6 و 7 آورده ام، این حرکت را «هدایت و نور» نامید که در اینجا بی مناسبت نیست سطوری از آن را نقل کنم:

«... باید گفت امروز تنها اخوان المسلمین نیستند که خواستار اتحاد مسلمانان و ایجاد حکومت واحد اسلامی می باشند... این خواسته آیت الله کاشانی، رهبر مذهبی ایران هم هست که بر سر «انگلیسی های سگ» فریاد می زند که نه تنها از ایران، بلکه از کل جهان اسلامی بیرون بروند. او پیام تشویق و رهنمودهای خود را برای نخست وزیر مصر می فرستد و در خیابان های ایران راه پیمایی هایی به نفع مصر و آرمان عدالت خواهانه آن بر پا می دارد... این خواسته احمد حسین، رهبر حزب سوسیالیست مصر نیز هست که در نامه گرم خود خطاب به آیت الله کاشانی رهبر ایران، که با شمشیر اسلام بر پیکر انحصار نفت ضربه زد، آن را مطرح می سازد. این بیداری است... هدایت است... نور است... وجدان تمامی امت است که بیدار می شود و راه می گشاید و نور می افشانند... این یک سروش آسمانی است... سید قطب - قاهره - ذیحجه 1370 هـ.»

آنچه که به طور مسلم می توان گفت این است که شهید نواب به علت بستگی تام و ارتباط کامل با آیت الله کاشانی، قبل از آغاز نهضت ملی ایران و در اوایل حوادث مربوط به آن، اغلب در بیت ایشان حضور داشت و کارگردان تظاهرات و سخنرانی ها در آن حوادث، به امر آیت الله کاشانی بود و بی تردید در همان دوران، با رهبران حرکت های اسلامی و علماء بزرگ بلاد دیگر که به ایران می آمدند و به دیدار آیت الله کاشانی می رفتند، دیدارهایی داشته است...

* یعنی آیت الله کاشانی، روابط گسترده و صمیمانه ای با رهبری حرکت های اسلامی و اخوان المسلمین داشتند؟

□ بینید ارتباط شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله کاشانی، با توجه به موقعیت خاصی که داشتند، با افرادی چون شهید شیخ حسن البنا، شیخ امجد الزهاوی، شیخ فضیل الورتلانی و دیگر رهبران حرکت‌های اسلامی، یک امر طبیعی بود و بی‌تردید جنبه سازمانی و تشکیلاتی نداشت... اما پیروزی ملت ایران در مسئله نهضت ملی شدن نفت، به رهبری شخصیتی چون آیت‌الله کاشانی، موقعیت ایشان را در جهان اسلام متمایزتر ساخت و روابط بیشتر شد.

*گفته شده که در آن دوران حتی پیشنهاد شده بود که آیت‌الله کاشانی رهبری اخوان را بپذیرند.

□ به گفته مرحوم جعفر رائد، مترجم آیت‌الله کاشانی در سفر حج در سال 1948 میلادی، ایشان دیدار مبسوطی با شهید شیخ حسن البنا داشتند و پس از شهادت حسن البنا، بعضی از رهبران اخوان از آیت‌الله کاشانی درخواست کردند که رهبری اخوان را به عهده بگیرند که ایشان به دلایل خاصی، این امر را نپذیرفتند. این نکته را مرحوم جعفر رائد، در دیداری در لندن، به خود اینجانب گفت.

دکتر حسن مکی از اسلام‌گرایان معروف سودانی هم، در کتاب خود به نام «حركة الاخوان المسلمین فی السودان»، چاپ دانشگاه خرطوم می‌نویسد: «گروهی از اعضای ارشد اخوان المسلمین، آیت‌الله کاشانی را برای رهبری جمعیت اخوان المسلمین، نامزد کردند.»

استاد دکتر سعید رمضان، داماد شیخ حسن البنا و یکی از اعضای برجسته رهبری اخوان المسلمین مصر و مدیر بعدی مرکز اسلامی ژنو، در دیداری که با وی داشتم، نقل کرد که: «من مسئله تقبل رهبری

اخوان را با آیت الله مطرح کردم، ولی ایشان گفتند که رهبر و مرشد اخوان باید در مصر حضور داشته باشد و برای من مقدور نیست که در مصر اقامت کنم و از راه دور هم نمی شود یک چنین حرکت عظیمی را اداره کرد.»

اشاره کردم که آیت الله کاشانی در سفر حج، با شهید حسن البنا ملاقات مفصلی داشته اند، در آنجا تصمیم هر دو رهبر بر این امر استوار می گردد که یک همایش بین المللی اسلامی در تهران یا قاهره، برای ایجاد وحدت اسلامی، برگزار کنند که این امر در ایران، با کنار گذاشته شدن آیت الله کاشانی توسط ملی گراها! و در مصر با ترور شهید حسن البنا، به کلی منتفی گردید.

به هر حال این اشاره ای به حواث آن دوران و حضور نواب صفوی در بیت آیت الله کاشانی و ثمرات آن بود و البته من بعید می دانم که شهید نواب صفوی با آن تحرک و روح پرجوش و خروش، در مدت اقامتش در عراق - نجف اشرف - با اخوان و یا حداقل ادبیات اخوانی که منشور بود، آشنا نشده باشد، به ویژه که بعدها می بینیم شیخ امجد الزهاوی، عالم برجسته و معروف اهل سنت در عراق و رئیس جماعة العلماء آن دیار، از شهید نواب صفوی برای شرکت در یک مؤتمر اسلامی دعوت به عمل می آورد.

* سفر نواب صفوی به مصر و بلاد عربی چه تأثیری در پیدایش روابط بهتر و بیشتر بین حرکت های اسلامی مصر و ایران داشت؟

□ شاید بتوان گفت که دیدار شهید نواب صفوی، رهبر جمعیت فدائیان اسلام، در سال 1333 از بلاد عربی به ویژه مصر، نقش مهمی در

تحکیم روابط میان جریان های اسلامی انقلابی در ایران و مصر داشته و ملاقاتش با رهبران اخوان المسلمین، نقطه عطفی در تاریخ روابط جریان های اسلامی در ایران و مصر بوده است.

شیخ عمر تلمسانی، مرشد سوم اخوان، در دیداری با اینجانب در لوگانو، گفت: «با تأسیس جمعیت تقریب مذاهب اسلامی که امام البنا و امام قمی در پایه ریزی آن نقش داشتند، میان اخوان المسلمین و شیعیان همکاری برقرار شد و این روند، زمینه ساز دیدار نواب صفوی از قاهره در سال 1954 م بود.» تلمسانی افزود که با شهید نواب صفوی در منزل سعید رمضان - در قاهره - ملاقات کرده و او را انسانی با حمیت و غیرت اسلامی دیده است.

رهبر فدائیان اسلام در روز دهم ژانویه 1954 م، به قاهره رسید و عصر همان روز در دانشگاه قاهره در جمع بسیاری از مردم و دانشجویان سخنرانی کرد. روزنامه جمهوریة چاپ قاهره گزارش داد: افرادی وابسته به دولت، به جلسه اخوان المسلمین حمله کردند و در این درگیری خشونت آمیز، ده ها تن زخمی شدند... روز بعد، سرهنگ ناصر دستور انحلال جمعیت و مصادرة اموال و توقیف مطبوعات آنها را صادر کرد. در این حادثه بیش از پانصد عضو و کادر اخوان المسلمین از جمله شیخ حسن هضیبی، مرشد دوم اخوان، دستگیر شدند. نواب صفوی برای رفع اختلاف ها و آزادی اعضای اخوان المسلمین - که او میهمان آن ها بود - به دیدار محمد نجیب (رئیس جمهور) و سرهنگ ناصر (نخست وزیر) رفت و با آن ها ملاقات نمود. علاوه بر مصر، در سوریه و اردن نیز دیدارهای نواب با اسلام گرایان و سیاست مداران

حاکم، تأثیرات مثبتی داشته است.

شهید فتحی شقاقی در کتاب خود، «الشیعه والسنة»، می نویسد: «نواب صفوی هنگام بازگشت از مصر، در سوریه با رهبران اخوان المسلمین ملاقات و مذاکره کرد و دکتر مصطفی السباعی، رهبر اخوان المسلمین سوریه، در دیدار با نواب صفوی گلایه کرد که چرا جوانان شیعه به گروه ها و جریان های ملی گرا و سکولار می پیوندند و به سازمان های اسلام گرای سنی نمی پیوندند؟ و نواب صفوی در سخنرانی خود از جوانان شیعی خواست که به سازمان اخوان المسلمین پیوندند و این در ایجاد وحدت بین شیعه و سنی، در منطقه شامات تأثیر بسیار داشت.»

* تأثیر متقابل این سفرها و دیدارها به نظر شما چگونه بوده است؟

□ نواب صفوی در عین اینکه پس از این سفر، تحت تأثیر سازماندهی و چگونگی تشکیلات اخوان المسلمین در مصر و بلاد عربی دیگر قرار گرفته بود، در واقع با روحیه صداقت و ایمان و اخلاق خود، رهبری اخوان را هم تحت تأثیر خود قرار می دهد و این مطلبی بود که سه نفر از رهبران اخوان: شیخ عمر التلمسانی، دکتر سعید رمضان و شیخ مصطفی مشهور، در ملاقات هایی در قاهره، لوگانو و ژنو، به اینجانب گفتند.

شیخ مصطفی مشهور گفت: «من شهادت می دهم که نواب صفوی در همان حالی که یک شیعه مخلص و با ایمان محکم و استوار بود، برادران سنی خود را هم مثل خود می دانست و فرقی میان اهل سنت و شیعه قائل نبود. او در سفر به قاهره که میهمان ما بود، نماز جماعت را

در دفتر مجله «المسلمون» اقامه می کرد که گاهی امامت جماعت را او به عهده داشت و در نمازی دیگر، یکی از برادران ما...»

* بعضی معتقدند که فدائیان اسلام علاوه بر عقیده، روابط سازمانی و تشکیلاتی نیز با اخوان المسلمین داشتند.

□ اتفاقاً مرحوم دکتر حمید عنایت هم درباره روابط فدائیان اسلام با حرکت های اسلامی اهل سنت، در کتاب خود می نویسد: «جمعیت فدائیان اسلام بی تردید نخستین و تنها سازمانی بود که روابط فکری - عقیدتی - و شاید هم سازمانی و تشکیلاتی - با حرکت های اسلامی مشابه در بلاد عربی داشت و شاید ترجمه بسیاری از کتاب های سید قطب و محمد غزالی و مصطفی سباعی، در ده سال اخیر، توسط وابستگان و یا هواداران فدائیان اسلام و نشر آنها در ایران، در همین رابطه بوده است؛ ولی به هر حال این پدیده که به دور از هر نوع مذهب گرایی و از سوی یک حرکت شیعی انجام می گیرد، یک تلاش و کوشش تعجب برانگیز است...»

ولی البته باید توجه داشت که همسانی در اندیشه و عمل، دلیل بر وحدت تشکیلاتی و سازمانی نیست، بلکه باید گفت که وحدت اندیشه و تقارب افکار میان دو سازمان اسلام گرا، ناشی از وحدت در منشأ اندیشه است که کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) می باشد. در همین راستا استاد علی ضناوی یکی از رهبران اخوان در کتاب معروف خود به نام «کبری الحركات الاسلامیه فی العصر الحدیث» از قول برنارد لوئیس، مستشرق انگلیسی، می نویسد که فدائیان اسلام علی رغم داشتن مذهب تشیع، در موارد بسیاری با اندیشه اخوان هم آهنگ بودند و روابط

صمیمانه ای با هم داشتند. دکتر ضناوی سپس در بسط ادعای مستشرق مزبور می نویسد: «اصول جمعیت (فدائیان اسلام)» به رهبری شهید نواب صفوی در ابعاد و زمینه های مختلف سیاسی - اجتماعی با مبانی و پایه های عقیدتی و اصولی اخوان المسلمین یکی است، از جمله در موارد زیر:

1. اسلام، دین جهان شمول و نظامی برای زندگی و حیات طیبه است. میان مسلمانان، چه شیعی و چه سنی، نزاع مذهبی و فرقه ای نباید وجود داشته باشد. زمینه برای همکاری و جهاد برای عزت و سربلندی اسلام و مسلمانان میان جریان های اسلامی وجود دارد و با وحدت مسلمانان می توان زمینه را برای بازگشت عصر شکوه مند اسلام فراهم کرد.

2. شرایط منطقه ای و جهانی، عامل مهمی در فراهم آوردن زمینه های حرکت تقریب میان مذاهب اسلامی بوده است و به همین منظور، اصول اساسی دو گروه (شیعه و اهل سنت) به تعاون و همکاری میان مسلمانان دعوت می کند.

3. هر دو سازمان نسبت به اهمیت و اصالت قضیه فلسطین و ضرورت مقابله با جنبش ملی گرایی کور، سیاست تجاوزگرانه غرب به ویژه آمریکا و انگلیس در قبال جهان اسلام و مارکسیسم به عنوان فلسفه، سیاست و دولت، دیدگاه های مشترک و مواضع نزدیکی دارند.

4. هر دو جمعیت بر این باورند که اسلام و تعالیم آن برای رفاه و سعادت همه افراد بشر آمده و یگانه راه برای حل مشکلات انسان معاصر است.»

* تعامل مرحوم نواب با برادران اهل سنت چگونه بود و با توجه به اینکه نامبرده یک فرد شیعی متصلب به شمار می رفت، چه عملکردی در قبال آنها داشت؟

□ شهید نواب صفوی در ضمن مصاحبه ای با یک خبرنگار پاکستانی، که متن آن در ماهنامه «المسلمون» نقل شده است، می گوید:

«... آیا زمان آن فرا نرسیده که مسلمانان حقایق را دریابند و جناح بندی شیعه و سنی را کنار بگذارند و همگی به کتاب خداوند تمسک بجویند؟ البته وجود مذاهب اسلامی، یک امر طبیعی است و ما نمی توانیم آنها را کنار بگذاریم، ولی با بهره برداری دشمنان از این وضع، باید مبارزه کنیم»⁽¹⁾.

شهید نواب صفوی پس از مراجعت از سفر مصر، از شیخ حسن البنا که توانسته بود سازماندهی نیرومندی در میان اسلام گرایان به وجود آورد و نقش ارزنده ای در تربیت یک نسل مسلمان در مصر و بلاد عربی دیگر ایفا کند، بسیار تمجید می کرد و آرزو داشت که شرایط سیاسی - اجتماعی ایران بهبود یابد و او بتواند تشکیلاتی مانند تشکیلات اخوان المسلمین مصر، سازماندهی کند.

* برخورد اخوانی ها با ایشان چگونه بود؟

□ مسئله سفر شهید نواب صفوی به مصر پس از برگزاری کنفرانس قدس، که به دعوت شهید سید قطب به عمل آمده بود، و اقامت وی در محل و مکتب اخوان و دفتر مجله «المسلمون»، ارگان رسمی جمعیت

ص: 23

1- . مجله ماهانه «المسلمون»، ارگان تئوریک اخوان المسلمین، شماره اول، سال پنجم، چاپ دمشق - سوریه.

که به سردبیری دکتر سعید رمضان اداره و منتشر می گردید، موجبات تباط و وثیق بین ایشان و اخوان گردید که در پرسش قبلی به آن اشاره کردم. دکتر سعید رمضان - داماد حسن البنا - در دیداری در «ژنو» به من گفت که نواب صفوی در قاهره، در دفتر مجله «المسلمون» اقامت داشت و با اخلاق و ایمان خالص خود قلب ما را تسخیر کرد و نیز مرشد اخوان، شیخ عمر التلمسانی، در لوگانو به اینجانب گفت که با نواب در منزل سعید رمضان ملاقات کردم، او را انسان مخلص و وارسته ای یافتیم و همین مطلب را مرشد بعدی مرحوم شیخ مصطفی مشهور هم به بنده گفت و هر سه بزرگوار از صداقت و صمیمیت و حمیت نواب صفوی تعریف و تقدیر می کردند...

* ظاهراً یکی از اتهامات نواب صفوی از طرف رژیم شاه، مطرح شدن روابط وی با اخوان المسلمین بوده، خود ایشان چه پاسخی در این رابطه داشته است؟

□ برچسب زدن رژیم شاه به عناصر فعال سیاسی، یک امر عادی بود. رژیم برای سرکوب شخصیت های برجسته مذهبی و یا حتی ملی، انواع اتهامات را به آنها نسبت می داد تا بتواند با تغییر افکار عمومی، در سرکوب آنها موفق گردد... و در همین رابطه ما شاهد متهم شدن شخصیت های تأثیرگذار نهضت ایران، به داشتن رابطه با انگلیس! بودیم و متأسفانه این اتهامات در جراند وابسته به «ملی گرایان» هم منتشر می گردید که وارد آن بحث نمی شویم...

اما یکی از اتهامات شهید نواب در دادگاه نظامی رژیم این بود که ایشان علاوه بر سازمان های مذهبی در ایران، با مراکز و جمعیت های

خارجی در تماس بوده و حتی سازمان فدائیان اسلام در واقع شعبه! اخوان المسلمین در ایران بوده است! که البته این اتهام بطور کلییی اساس است؛ شهید نواب صفوی حرکت خود را در آغاز دههٔ بیست شروع کرد و برنامه یا مانیفست فدائیان اسلام خود را در سال 1328 منتشر ساخت که شاید در آن زمان سازمان اخوان المسلمین، با صرف نظر از ارائه برنامه های کلی در مورد اداره جامعه و تربیت مردم، برنامه مشابه و روشنی در چگونگی ارکان حکومت مورد نظر ارائه نکرده و مطرح نساخته بودند و به همین دلیل می توان گفت که فدائیان اسلام در نشر مانیفستی در رابطه با چگونگی شکل و ساختار «حکومت اسلامی» پیشتاز و پیشگام بوده است... و این سازمان و اندیشه، هرگز پیوند یا رابطهٔ سازمانی با دیگران نداشت...

اما روابط عادی - سیاسی شهید نواب صفوی با رهبری حرکت های اسلامی به ویژه پس از دعوت از وی، برای شرکت در کنفرانس اسلامی قدس، از سوی شخصیت هایی چون شیخ امجد الزهاوی (رئیس جمعیت نجات فلسطین در عراق)، شهید سید قطب و دکتر سعید رمضان (دبیر کنفرانس) بیشتر و عمیق تر شد...

البته همین مسئله در بازجویی های دژخیمان رژیم هم - در آخرین بازداشت وی - رسماً مطرح شده که من فقط جملاتی از آن را در اینجا نقل می کنم. اصل این بازجویی ها، با دستخط خود شهید نواب صفوی، در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» نگهداری می شود.

«بازجو: جمعیت فدائیان اسلام ائتلاف یا ارتباطی با سایر مجامع و دستجات مذهبی در کشور ایران و دیگرکشورها دارد یا نه؟»

نواب صفوی: ائتلاف و یا بستگی رسمی نداشته، فقط با اتحادیه مسلمین، گروه شیعیان، جمعیت منتدی نشر در عراق، جمعیت شبان المسلمین در مصر، جمعیت اخوان المسلمین در مصر و شعبات آن در شام و عراق و جمعیت العلماء در شام. به یاری خدای توانا. سید مجتبی نواب صفوی

بازجو: دوستان و یا رابطین فدائیان اسلام با جمعیت های ذکر شده را معرفی کنید.

نواب صفوی: در اخوان المسلمین: سید قطب، آقای هضیبی، آقای سعید رمضان، مصطفی مؤمن، از شبان المسلمین: آقای لواء صالح حرب و شیخ شوماحی. به یاری خدای توانا. سید مجتبی نواب صفوی».

بازجو سپس وارد مسائل دیگر می شود که نقل یکی از پرسش ها و پاسخ شهید نواب صفوی که جالب است، ظاهراً بی مناسبت نیست و می تواند قابل تعمق باشد:

«بازجو: جمعیت فدائیان اسلام به امور سیاسی کشور نیز وارد است؟»

نواب صفوی: سیاست به معنای روز، نقشه کشی های حقه بازی است و دخالت در آن وظیفه مسلمان نیست. اما سیاست به معنای تدبیر امور از روی قوانین اسلام، بر مسلمان وارد و دخالت در آن لازم است و این عین دیانت است. به یاری خدای توانا. سید مجتبی نواب صفوی

«23/9/34»

ظاهراً این سند، در پاسخ پرسش شما، می تواند گویای حقیقت امر باشد.

ص: 26

چه کسی مجوز ترور را داده بود؟

چه کسی مجوز ترور را داده بود؟(1)

اشاره:

طی دو دهه گذشته برخی مورخین و نیز بعضی بزرگان انقلاب در خاطرات خود آورده اند که مرحوم آیت الله العظمی سید صدرالدین صدر - پدر امام موسی صدر - از معدود مراجع بزرگوار تقلید بودند که به جمعیت «فدائیان اسلام» توجه و محبت داشتند و آنها را مورد حمایت قرار می دادند و حتی مرجع تقلید شماری از آنان به شمار می رفتند. اگرچه کلیت این موضوع محرز به نظر می رسد، اما جزئیات آن به رغم گذشت بیش از نیم قرن همچنان مبهم و در زوایای تاریک تاریخ پنهان مانده است.

از جمله سؤالات مهم در این زمینه آن است که حدود حمایت آیت الله العظمی صدر از فدائیان اسلام تا کجا بود و آیا اقداماتی چون ترور کارگزاران نظام شاه، از جمله مصادیقی چون دکتر حسین فاطمی را در بر می گرفت؟ اگرچه تا کنون پژوهش در خوری در پاسخ گویی به سؤال فوق انجام نشده است، اما طی چند سال اخیر، برخی یاران فدائیان اسلام در قالب گفتگو با برخی نشریات، مسائلی را در زمینه سؤال فوق مطرح ساخته اند که از

ص: 27

از جمله این بازماندگان آقای محمد مهدی عبدخدایی است که در گفتگوی خود با مجله «شاهد یاران» تصریح کرده است: (1)

مرحوم سید عبدالحسین واحدی به من پیشنهاد کرد که

فاطمی را با تیر بزنم. گفتم «اجازه گرفته اید؟» گفت: «ما از آیت الله صدر اجازه هایمان را می گیریم.» عبدخدایی در ادامه افزوده است: بعد از اینکه من فاطمی را ترور کردم، پدرم مرحوم آیت الله شیخ عبدالحسین تبریزی در نامه ای به آیت الله صدر نوشت: «شما که چنین فتوایی برای بچه های مردم می دهید، نسبت به بچه های خودتان هم چنین فتوایی می دهید؟» البته این کار را از روی علاقه پدری اش کرده و گفته بود شما خودتان هم فرزند پسر دارید، برای آنها هم، چنین فتوایی بدهید. سخنان جناب عبدخدایی، بعدها با تعبیری دیگر توسط برخی دیگر از بازماندگان یا بستگان فدائیان اسلام تکرار شد. (2)

این نکته از جهات مختلف محل تأمل و بلکه تردید است. اولاً هیچ سندی که بر صحت این سخنان دلالت کند، هرگز ارائه نشده است. ثانیاً آیت الله العظمی صدر را بزرگان امروز و دیروز حوزه علمیه قم، یک صدا در حسن اخلاق، مردم داری، سعه صدر، گذشت و مهرورزی ستوده اند. سؤالات فوق را با سه تن از صدرشناسان بزرگ ایران در میان گذاشتم و نظر آنها را در باره روایت دوستان جو یا شدیم: آیت الله سید مرتضی مستجابی، حجت الاسلام والمسلمین سید هادی

ص: 28

1- ر.ک. به مجله «شاهد یاران»، شماره 36، آبان 1387 (ویژه شهید حاج مهدی عراقی)، ص 48.

2- به عنوان مثال ر.ک. به گفتگوی مورخ 28/10/88 روزنامه جوان با آقای علی طهماسبی برادر شهید خلیل طهماسبی.

خسروشاهی و دکتر سید صادق طباطبایی. این عزیزان نه تنها دهه های متمادی با فرزندان و دامادهای آیت الله العظمی صدر، خصوصاً آیات عظام آقا رضا صدر، آقا موسی صدر و سید محمد باقر سلطانی طباطبایی، از نزدیک حشر و نشر داشته اند، بلکه با بزرگان فدائیان اسلام نیز رابطه تنگاتنگ داشته اند یا لااقل به عنوان فعال سیاسی و پژوهشگر در تاریخ، درباره آنها اطلاعات کافی دارند. به باور نگارنده بعید است بازماندگان و بستگان فدائیان اسلام از نقطه نظرات آیت الله العظمی صدر در باره مسائل حساس کشور و روز مطلع باشند، اما فرزندان و دامادهای آن بزرگوار که محرم اسرار پدر بودند، بی اطلاع مانده باشند!

گفتگوی اول به صورت تلفنی انجام گرفت، که به سبب اهمیت واکنش اولیه آیت الله مستجابی، بخش مربوطه بدون هرگونه ویراستاری منتشر گردید. گفتگوهای دوم و سوم نیز به ترتیب به صورت حضوری و مکتوب انجام گرفتند. بدیهی است که پاسخ های مندرج در گفتگوهای سه گانه زیر به معنای کفایت پژوهش در باب موضوع فوق الذکر نیست. امید آن که پژوهشگرانی صبور و منصف، چگونگی رابطه آیت الله العظمی صدر و فدائیان اسلام را در تمامی ابعاد آن، در آینده نزدیک به طور جامع مورد بررسی قرار دهند.

اینک توجه شما را به متن کامل گفتگو با استاد خسروشاهی، جلب می کنیم. (1)

محسن کمالیان

ص: 29

1- لازم به یادآوری است متن گفتگو با استاد سید هادی خسروشاهی در روزنامه شرق، مورخ 24/3/89، صفحه 12، درج شده است و نشریه «بعثت» آن را پس از ویرایش و تکمیل توسط خود ایشان، منتشر ساخته است.

گفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی

* آقای عبدخدایی در مجله «شاهد یاران» مدعی شده اند فتوای ترور دکتر فاطمی را آیت الله صدر داده است. شما که با اندیشه های ایشان آشنا بودید تا چه حد این ادعا را منطبق بر واقعیت می دانید؟

□ آقای عبدخدایی در دوران جوانی یا نوجوانی، این اقدام را به دستور شهید سید عبدالحسین واحدی انجام داد، چون در آن زمان شهید نواب صفوی در زندان مصدق و ملی گرایان بود که حدود 22 ماه تمام هم، طول کشید! وقاعدتاً در آن شرایط نمی توانست دستور اقدامی را صادر کند.

* یعنی مرحوم نواب در این قصه نقشی نداشت؟

□ بلی، نقشی نداشت چون از داخل زندان نمی توانست دستوری بدهد. البته آقای عبدخدایی مدعی بود که ایشان (مرحوم نواب) در ملاقاتی به او گفته بوده که یک مأموریتی به تو خواهند داد، به آن اقدام کن! بدیهی است که پشت آن میله های آهنی در محل ملاقات ها، که پلیس نیز در وسط ایستاده است، شهید نواب نمی توانسته این نوع مسائل را مطرح کند و مثلاً داد بزند تا طرف بشنود! چون ما وقتی به دیدن آیت الله طالقانی و دوستان شان می رفتیم، میان میله ها پلیس ایستاده

بود، آن طرف آقای طالقانی و آقای بازرگان و دوستان دیگر بودند و این طرف هم ما... در چنین شرایطی ما تنها می توانستیم احوالپرسی کنیم و یا حرف های کلی درباره کتاب و حوزه و احوال علماء بزنیم و برگردیم. از این نوع جملات که «مأموریتی به تو خواهند داد، اقدام کن» و امثال آن را در آن شرایط، نمی شد بیان کرد و معقول نیست. البته در اینکه این دستور را مرحوم واحدی داده است، تردیدی نیست.

اما با توجه به نوشته های خود شهید نواب - که نسخه خطی آن پیش من موجود است - ایشان معتقد بود در دفاع از سرزمین و جامعه اسلامی اصولاً نیازی به اجازه مجتهد نیست. اگر دشمنان به بلاد اسلامی حمله کنند، بر زن و مرد و کوچک و بزرگ واجب است که همه دفاع کنند و البته در بخش «الجهاد» تمام کتب فقهی ما آمده است که در چنین شرایطی احتیاجی به اجازه کسی نیست. مرحوم نواب می گفتند اکنون کفار حمله بر اسلام کرده اند و اینهایی که جلو افتاده اند از قبیل رئیس الوزرا و امثال او، مسلمانانی هستند که سپر دفاعی کفار تلقی می شوند. این مطلب در کتاب «شرح لمعه» ما حوزویان هم هست و ایشان آن را از خود نگفته است. «شرح لمعه» اولین کتاب فقهی درسی ما است، در آنجا به صراحت آمده: اگر کفار در هجوم خود، مسلمین را سپر قرار دادند: «يجب قتلهم جميعاً». این عین جمله ای است که من نیم قرن پیش و در اوایل دوران طلبگی در مدرسه حجتیه آن را خوانده ام و هنوز هم آن جمله عیناً یادم هست. پس در واقع شهید نواب صفوی معتقد بود که اینها، یعنی کارگزاران ارشد رژیم شاه، اگر مسلمان هم باشند، چون سپر دشمن هستند و حمله دشمن هم صورت گرفته است، می توان آنها

ایشان معتقد بود وضع کشور ما اکنون این طور است... بنابراین نیاز به کسب اجازه و فتوا نداشتند. در مرحله اول که به کسروی مربوط بود، ایشان خودشان از نجف آمدند و اقدام کردند. البته بیست دیناری را هم گویا شهید آیت الله سید اسدالله مدنی، مرحوم علامه امینی و بعضی هم می گویند مرحوم آیت الله خوبی کمک کرده بودند... ایشان به تهران رفتند و چند جلسه ای با کسروی مباحثه کردند و چون نتیجه مثبت نبود و کسروی بر عقاید خود اصرار می ورزید، اقدام کردند. البته در این زمینه مرحوم نواب گفته بودند آقایان نجف فتوا داده اند که اگر کسروی اصلاح و هدایت نشد، اعدام او اشکالی ندارد، برای اینکه مهاجم و مرتد است. در بقیه ترورها من فکر نمی کنم که آنها به اجازه خاصی احتیاج می داشتند. برای اینکه اجتهاد و برداشت آنها از اسلام این بود که با مهاجم باید برخورد کرد. این مطالب در کتاب اصلی فدائیان اسلام هست و من عین جملات ایشان را نقل کرده ام.

در آخرین دفاعیه ایشان هم، که آن را در زندان شاه و پس از محاکمه در دادگاه نظامی و صدور حکم اعدام نوشته اند، آمده است که من اینها را مهاجم می دانستم و چنین و چنان، و به همین دلیل قدم کوچکی به عنوان «دفاع» برداشتیم.

به هر حال شهید واحدی هم، آن طور که شهید مهدی عراقی در خاطرات خود می نویسد، با تحریکات دیگران بود که تشویق به انجام این کار شده و به آن اقدام نمود. حالا چرا مرحوم دکتر فاطمی را انتخاب کردند؟ نمی دانم. می گویند چون مصلدق را گیر نیاوردیم، این را زدیم! ولی آیا این حرف منطقی است که چون آن را گیر نیاوردیم،

این را زدیم؟!... اگر علت چنین باشد این اقدام طبق موازین شرعی قابل قبول نبوده است.

* به نظر می‌رسد با شخصیت آیت الله صدر سازگار نیست که چنین اجازه ای دهند.

□ مرحوم آیت الله صدر یا آیت الله خوانساری در عین اینکه فدائیان اسلام را تأیید می‌کردند، در امر این گونه اقدامات قطعاً هیچ گونه دخالتی نداشتند. چندی قبل در این باره یک دوست عرب می‌گفت: میلیون مره فی المائه! یعنی یک میلیون درصد! من نیز می‌گویم میلیون فی المائه، چنین اجازه خصوصی از آیت الله صدر صادر نشده است. البته آقای عبدخدایی به دستور شهید واحدی یک اقدامی کرده و بعد هم در دو سه جا، از جمله در مجله «شهروند» نیز عذرخواهی کرده که «من موجب ناراحتی خانواده ایشان شدم!» البته اینکه کسی را بخواهیم بکشیم و بعد عذرخواهی کنیم که موجب ناراحتی خانواده او شده ایم! نوعی اخلاق مداری نیکویی است.

* خود امام موسی صدر آن زمان موضعشان در قبال دکتر مصدق، آیت الله کاشانی، فدائیان اسلام و اختلافات فیما بین آنها چگونه بود؟

□ گرایش ایشان گرایش صدری بود. یعنی گرایش والد ایشان هر جور بود، گرایش ایشان نیز همان طور بود، البته مرحوم آیت الله حاج آقا رضا صدر یک بار که خدمت شان بودیم، فرمودند: «چه کسی گفته است آقا موسی طرفدار فدائیان اسلام بود؟ آقا موسی «مصدق»ی بود! آن کسی که طرفدار فدائیان اسلام بود، من بودم». در واقع باید گفت: مرحوم آیت الله صدر، چون طرفدار کل نهضت ملی بودند، آقازاده های ایشان نیز چنین بودند. بعداً که اختلاف بین آقایان ایجاد شد یا ایجاد

کردند - و به قول مرحوم آیت الله طالقانی هر دو طرف در دام افتادند و نتیجه اش را همه دیدیم و دیدند! - عده ای با مرحوم آیت الله کاشانی مخالف شدند، اما عده زیاد دیگری هم احترام ایشان را نگه داشتند، اگرچه ممکن بود در عین حال معتقد هم باشند که باید با نهضت ملی، که توسط دکتر مصدق ادامه داشت، نیز همکاری کنند.

بی تردید روش امام موسی صدر هرگز این نبود که به خاطر مسائل سیاسی با کسی طرف شود و بجنگد! انسان وقتی بر می دارد به اسدالله علم نامه می نویسد که در مصر شنیدم راجع به شاه چنین کردند و چنان گفتند و من مسرور شدم، چنین آدمی را ما می گوئیم «صلح کل» یا «فوق الخطوط». یعنی با همه خط ها ایشان در ارتباط بود. البته کسی که می خواهد کار بکند، باید هم این طور باشد. مثل آقای شیخ محمد تقی قمی که وقتی در قاهره با فاروق یا عبدالناصر می خواهد در زمینه تقریب بین مذاهب اسلامی کار کند و در ایران با شاه، باید با اینها ارتباط داشته باشد، نمی تواند نداشته باشد و چاره ای هم جز این نیست. البته اینکه انسان خودش را در مقابل آنها ببازد یا خودش را در اختیار آنها قرار دهد، طبیعتاً غلط و غیر مشروع است و البته هیچ کدام از این آقایان هم این طور نبودند؛ نه امام موسی صدر این طور بود، نه آقای قمی. خود آقای صدر به من گفتند در ملاقاتی قرار شد شاه برای یک بیمارستانی که در لبنان می خواستیم بسازیم، پولی بدهد. بعد سرهنگ قدر - سفیر شاه در بیروت - آمد و گفت شما باید بالای سردر آن بنویسید «این بیمارستان به کمک شاهنشاه آریامهر اعلیحضرت همایونی ساخته شد!» گفتیم ما چنین کاری را نمی کنیم. از جاهای مختلف کمک گرفته ایم،

حتی از سنگال نیز کمک گرفته ایم، حالا اگر مبلغی را هم اعلیحضرتقرار است بدهند، لطف کنند ولی ما چنین چیزی را نمی نویسیم. البته امام موسی گفتند که بالاخره آن پول را هم به ما ندادند.

البته دشمنان ایشان متأسفانه آمدند و گفتند ایشان چند میلیون دلار از شاه پول گرفته است، که خلاف واقع بود. به هر حال امام موسی صدر یک انسان «صلح کل» به معنای «ارتباط مصلحتی با همه» بود. یعنی به نوعی روش و اخلاق حضرت رسول (ص) را داشت که می خواستند همه را جمع کنند. اگر می خواستند این را طرد کنند، آن را طرد کنند، کسی نمی ماند و تنها خودشان می ماندند! بله، ما درباره فدائیان اسلام صحبت می کردیم که شما رفتید سراغ جبهه ملی و موضوعات دیگر. طبیعتاً بحث درباره هر کدام از اینها فرصت بیشتری را می طلبد که الان وقتش نیست. به هر حال من معتقدم مرحوم آیت الله صدر میلیون فی المائه، در امر صدور فتوای ترور دکتر فاطمی، دخالتی نداشتند. مرحوم نواب هم اصولاً نیازی نمی دیدند بر کسب این اجازه ها و تشخیص خودشان را حجت می دانستند و در این دستور مرحوم واحدی نیز، قطعاً شهید نواب دخالتی نداشتند و خود شهید واحدی مسؤول آن بودند. اگر کسی مدعی شده که مرحوم نواب درباره مأموریت به آقای عبدخدایی دستور داده اند و یا آقای صدر فتوا و اجازه داده اند، ما حجتی نداریم بر صحت این حرف ها و من فکر نمی کنم که بدون سند و مدرک بتوان ادعایی را ثابت نمود.

* در مورد آن نامه ای که آقای عبدخدایی مدعی هستند مرحوم پدرشان برای مرحوم آیت الله صدر نوشتند، چه نظری دارید؟

□ نامه ای که ایشان مدعی هستند پدرشان برای آیت الله صدر

نوشته اند، بنده فکر نمی کنم که چنین باشد؛ به دلیل اینکه فتوای وجوبقیام به امری از سوی یک مرجع، برای فرد خاصی نیست. بنابراین ایشان - آیت الله صدر - اگر یک حکم کلی در این زمینه داده بودند می تواند هم پسر ایشان اقدام کند، هم هرکس دیگری... بنابراین اینکه ابوی ایشان بنویسد چرا برای پسر من چنین فتوایی داده اید؟ منطقی نیست، چرا که در مورد اقدام پسر ایشان کسی چیزی نگفته است! من فکر می کنم این موضوع نیز مثل موضوع قبلی است و صحت ندارد، چون فاقد دلیل و سند است.

* یعنی باید میلیون فی المائه نادرست باشد؟

□ بلی، حتماً... من مرحوم آیت الله حاج شیخ غلامحسین تبریزی را از نزدیک می شناختم، ایشان با پدر بنده خیلی رفیق بودند و هر وقت با پدر به مشهد مقدس می رفتیم، به دیدن ما می آمدند. ایشان عالمی نبود که بردارد و به مرجعی چنین نامه ای بنویسد که چرا برای پسر خود فتوا ندادی که برود اقدام کند... این لحن سخن اصولاً در بین علمای ما وجود نداشت... البته این را می دانم که ایشان نامه ای برای دکتر فاطمی نوشتند و از اقدام فرزندش عذرخواهی کردند که در روزنامه ها هم همان وقت چاپ شد و اشاره ای هم به این نیست که مرجعی به فرزند ایشان، چنین اجازه داده یا نداده بود.

ص: 36

درباره سخنان منسوب به: آیت الله بروجردی درباره نواب صفوی

آیت الله بروجردی درباره نواب صفوی (1)

حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی از اساتید حوزه و دانشگاه در گفتگو با خبرگزاری فارس، درباره ادعای آقای سید صادق طباطبایی در کتاب خاطراتش مبنی بر مردودیت «جمعیت فدائیان اسلام» نزد آیت الله العظمی بروجردی اظهار داشت:

«آقای سید صادق طباطبایی با توجه به اینکه فرزند آیت الله سلطانی، استاد ما، بودند و مدتی در قم زندگی می کردند با مسائلی آشنا هستند، ولی در همه مسائل حوزه اطلاعات کافی ندارند و سن ایشان ایجاب نمی کند که چنین اطلاعاتی در رابطه با آیت الله بروجردی داشته باشند.»

وی افزود: «شهید نواب صفوی در حوزه علمیه قم فعالیت سیاسی - اجتماعی وسیعی داشت. آیت الله بروجردی خیلی راضی به این نوع فعالیت شهید نواب صفوی نبودند و اعتقاد داشتند طلاب باید درس بخوانند. اما شهید نواب صفوی تقریباً هر روز در مدرسه فیضیه، صحن مطهر حضرت معصومه، مسجد امام حسن عسکری و جاهای

ص: 37

مختلف شهر قم سخنرانی می کردند و مورد توجه و استقبال مردم و طلاب بودند، به گونه ای که وقتی شهید نواب صفوی به خیابان می آمد 30، 40 جوان مانند آقای جعفر شجونی، سید جعفر شبیری زنجانی و... اطراف ایشان حلقه درست می کردند و به راه می افتادند!»

نویسنده کتاب «فدائیان اسلام؛ تاریخ، عملکرد و اندیشه» ادامه داد: «حرکت شهید نواب صفوی حرکت انقلابی جوانانه ای بود که آن زمان در میان طلاب جوان هواداران زیادی پیدا کرده بود و این در حالی بود که آیت الله بروجردی مانند آیت الله حائری یزدی باور به حفظ حوزه داشتند و معتقد بودند که طلاب باید درس بخوانند و نباید مسائل دیگر مانع تحصیل آن ها بشود.»

وی اظهار داشت: «ایادی رژیم و متحجران حوزه علمیه چنین وانمود می کردند که امثال نواب صفوی نمی گذارند طلبه ها درس بخوانند، در صورتی که این امر صحت نداشت، ولی این تبلیغات و شایعات موجب شد که آیت الله بروجردی با حرکت شهید نواب صفوی موافق نباشند.»

و همچنین افزود: «افرادی از حوزه، مرحوم واحدی و برخی دیگر از اعضای فدائیان اسلام را با چوب و چماق کتک زدند و آنها را از مدرسه بیرون کردند. در واقع این ها از افرادی بودند که خود را به آیت الله بروجردی منتسب کردند - و من اسم آن ها را نمی برم - ولی زمانی که خواستند در مجلس شورای اسلامی دور اول شرکت کنند برخی ها افشاگری کردند و اعتبار نامه آنان رد شد.»

وی گفت: «شایعات زیادی در رابطه با روابط شهید نواب صفوی با مراجع وجود داشت، که البته واقعیت چنین بود. چون شخصیت هایی

مانند آیت الله صدر، آیت الله خوانساری و در کل روحانیت مترقی، هوادار شهید نواب صفوی و خواستار تغییرات بودند. همچنین آیت الله کاشانی، نواب را از فرزندان خود می دانست.»

خسروشاهی ادامه داد: «برخی از اصحاب آیت الله بروجردی خیلی مایل نبودند که به نواب میدان بدهند اما چنین سخنی که آیت الله بروجردی بگویند «افرادی مانند نواب صفوی می خواهند شاه شوند!» در شأن آیت الله بروجردی نیست، این سخنان را برخی جعل کردند و این تعبیرات، تعبیرات یک مرجع نیست.»

وی در پایان گفت: «آیت الله بروجردی موافق نوع حرکت شهید نواب نبودند، ولی به نحوی آن ها را از لحاظ مالی کمک می کردند. در کل من معتقدم مطلب آقای سید صادق طباطبایی صحت نداشته و جزو همان شایعات باشد که در آن ایام در اذهان وجود داشت.»

به گزارش فارس، صادق طباطبایی خواهرزاده امام موسی صدر در خاطرات خود نوشته است: [\(1\)](#)

«در یکی از روزهای بهار سال 1331 که نوجوانی 9 ساله بودم، گروهی از طلبه های جوان و سیاسی از تهران عازم قم شده بودند تا با آیت الله بروجردی دیدار کنند. طلبه جوانی که بعد ها فهمیدم نواب صفوی بود، سخنان تندی ایراد می کرد که هیچ چیز از آن در خاطر من مانده است. بعد ها خبردار شدم که نواب و یارانش قصد دیدار با آیت الله بروجردی را داشتند که ایشان آن ها را نپذیرفته بودند. از پدرم شنیدم که چند روز بعد که اصحاب آیت الله

ص: 39

1- . کتاب سه جلدی «خاطرات سیاسی - اجتماعی شادروان سید صادق طباطبایی» چند سال قبل در تهران چاپ و منتشر شده است.

بروجردی، از جمله پدرم در محضر ایشان بودند، یکی از بزرگان و از مدرسان حوزه (ظاهراً پدر آیت الله فاضل لنکرانی) علت این رفتار را از آقای بروجردی سؤال کرده و می پرسد چرا این افراد را که خواهان حکومت اسلامی هستند، نپذیرفتید؟ ایشان در جواب می گویند: «این آقایان می خواهند شاه را بردارند ولی امثال شما را به جای او بگذارند.» شخص دیگری (ظاهراً مرحوم آیت الله کبیر) که از علمای بزرگ و فقهای برجسته بوده است می پرسد، مگر چه اشکالی دارد؟ آیت الله بروجردی در جواب می گویند: «اشکال بزرگ این امر در اینجاست که شاه با اسلحه و توپ و تفنگ به جان مردم می افتد، با این سلاح ها می شود مقابله کرد ولی اگر شما به جای او نشستید، اسلحه شما ایمان و عقاید مردم است که به جان مردم می اندازید. با این اسلحه نمی توان به راحتی مقابله کرد و لذا دین و ایمان مردم به بازی گرفته می شود.»

استاد خسروشاهی افزود: «به نظرم آقای سید صادق طباطبایی با توجه به سن کمی که در آن دوران داشتند، نمی توانند درباره اغلب مسائل خاص حوزه علمیه قم اظهار نظر جامعی داشته باشند و ظاهراً در تعبیرات فوق هم، اصول مورد نیاز در نقل حوادث تاریخی، مراعات نشده است در حالی که در خاطرات بزرگانی چون مرحوم آیت الله سید حسین بُدلا که از اصحاب خاص آیت الله بروجردی بودند، حقایق این دوران و نظرات آیت الله بروجردی درباره فدائیان اسلام بطور وضوح بیان شده و این خاطرات به چاپ رسیده است.»

اشاره: یکی از بهترین گزینه ها، برای رسیدن به درک بهتری از خط مشی و مرام نواب صفوی، حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی است که هم وی را درک کرده است و هم پس از گذر سال ها بر اندیشه ها و تفکرات نواب، تأمل می کند و در این رابطه می نویسد. این آشنایی عمری بیش از پنجاه سال دارد. خود در این خصوص می گوید: «بنده از سال 1330 در تبریز با مطالعه روزنامه های وابسته به فدائیان اسلام مانند اصناف، نبرد ملت و غیره، با نام فدائیان اسلام آشنا شدم... در همان ایام، نامه ای به شهید نواب صفوی نوشتم و کتاب (رهنمای حقایق) را درخواست کردم که در واقع مانیفست سازمان بود. چیزی نگذشت که این کتاب را همراه با نامه ای از مرحوم سید هاشم حسینی، که مرد شماره 3 فدائیان اسلام بشمار می رفت، دریافت کردم... این البته در مرحله نخستین بود، بعدها که به قم آمدم، آشنایی و روابط در قم و تهران بیشتر شد. البته من عضو جمعیت نبودم، بلکه مانند بقیه طلاب، دوستدار یا هوادار بودم.»

استاد خسروشاهی در گفتگو با تاریخ ایرانی، به بررسی ایده ها و آرمان های فدائیان اسلام درباره تشکیل حکومت اسلامی

ص: 41

پرداخته است و تأکید می کند که: «بی تردید این انقلاب، شکل کامل و ایده آل نوع حکومت مورد نظر شهید نواب است و او در حقیقت شصت سال قبل و پیش از همه جریان های سیاسی - مذهبی، خواستار ایجاد و برقراری چنین نوعی از حکومت بود.»

حسین سخنور

**** ترورهای فدائیان اسلام، هم شامل مهره های سیاسی می شد و هم نیروهای فکری از آن در امان نبودند. شما در توجیه ترور سیاسیونی همچون رزم آرا، پیش از این گفته اید که آن ها مانع پیشرفت و عامل دشمن بوده اند، اما آیا ترور متفکرانی چون کسروی با توجیه رواج «پاکدینی» منطقی است؟ و آیا الگوهای دینی ما در برخورد با چالش های نظری از حذف فیزیکی و ترور استفاده می کردند؟

□ اقدامات فدائیان اسلام در حذف عناصر وابسته به بیگانگان، که عامل اصلی فساد و تباهی همه جانبه میهن اسلامی بودند، مانند یک عمل جراحی ضروری، برای نجات جان بیمار بوده و هرگز هدف، حذف مهره سیاسی مخالف یا مهره فکری معارض نبوده است. دشمنی ژنرال رزم آرا با اهداف مذهبی و سیاسی ملت ایران بر کسی پوشیده نیست. او ملت ایران را آنچنان تحقیر کرد که گویا حتی قادر به ساختن یک «لوله هنگ»! هم نبوده اند تا چه رسد به اداره امور صنعت نفت و سپس در یک بیان و اقدام سیاسی! دمکراتیک! اعلام کرد که مسجد را بر سر آیت الله کاشانی و مجلس را بر سر دکتر مصدق خراب خواهد کرد!... موجب تعجب است که چنین قلدری، از نظر پرسشگر محترم یک «چهره سیاسی» و نه یک «دیکتاتور نظامی» نامیده می شود. اما

ص: 42

«برداشتن این مانع از سر راه ملی شدن صنعت نفت» گفته اینجانب نیست، بلکه مرحوم آیت الله طالقانی این تعبیر را در سخنرانی معروف خود بر سر مقبره دکتر مصدق در احمدآباد به کار برده و در تکمیل مطلب خود آن را از اقدامات مثبت جوانان پرشور و متعهد فدائیان اسلام نامیده است.

خلاصه ای از سخنان آیت الله طالقانی در احمدآباد، بر سر مزار دکتر مصدق در این باره چنین است: «... نهضت اوج گرفت. چه شد که اوج گرفت؟ گروه های ملی و دینی و مذهبی همه در یک مسیر حرکت کردند. مراجع دینی مانند مرحوم آیت الله خوانساری و آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام، با هم شروع کردند به حرکت و ملت را به حرکت در آوردند، هر یک به جای خود. فدائیان اسلام، جوانان پر شور و مؤمن، آن ها راه را باز و موانع را بر طرف می کردند. مانع اول را برداشتند (هژیر)، انتخابات آزاد شروع شد. مانع بعدی را برداشتند، صنعت نفت در مجلس ملی شد. بعد چه شد؟ پیش از ضربه خارجی، ضربه از درون خوردیم. به دکتر مصدق گفتند فدائیان اسلام جوانانی پرشور و تروریست هستند، باید از اینها بپرهیزید و من که خود می خواستم تفاهم ایجاد کنم دیدم نمی شود. امروز صحبت می کردم اما فردا می دیدم که دوباره چهره ها عوض شده! باز خصومت! باز موضع گیری. به فدائیان اسلام گفتند: شما بودید که این نهضت را پیش بردید. فدائیان گفتند ما «حکومت تامه اسلامی» می خواهیم. به آنها گفتند مصدق بی دین است یا به دین توجهی ندارد و خواست های شما را نمی خواهد انجام دهد و...»

به هر حال اصل موضوع و تحلیل آیت الله طالقانی در این رابطه کاملاً صحیح و منطقی است و اگر ژنرال رزم آرا، با پشتیبانی اشرف پهلوی - خواهر فاسد شاه - به حکومت خود ادامه می داد، نهضت ملی کاملاً سرکوب می شد و سرنوشت رهبران نهضت هم، اعم از مذهبی و ملی، بطور طبیعی تابع شرایط زمان و مکان می گردید که اجرای هر نوع کیفر و عقابی! درباره آن ها محتمل بود؛ یعنی انتخاب هر نوعگزینه ای، پس از تحقق کودتا و برای تثبیت اوضاع، امکان پذیر می توانست باشد.

موجب شگفتی است در سؤال مطرح شده، عنصری چون احمد کسروی، از «نیروهای فکری» و «متفکران» شمرده می شود که فقط به خاطر ترویج اندیشه خود حذف شده و این نوع برخورد با «چالش های نظری» هم گویا با «الگوهای دینی ما» قابل توجیه نبوده و به همین دلیل، منطقی هم نبوده است!؟

سؤال مغالطه آمیزی از این نوع، پاسخ مبسوطی را می طلبد که متأسفانه پرداختن به آن در یک گفتگوی کوتاه نه مقدور است و نه معقول... ولی فهرست گونه می توان اشاره کرد که جناب «سید احمد کسروی تبریزی» هرگز اهل فکر! و یا در جرگه «متفکران» به مفهوم واقعی کلمه محسوب نمی شود، بلکه او یک نویسنده و حداکثر «تاریخ نگار» بود که استقبال از آثار تاریخی او، موجب «غرور» وی گردید، سپس عضویت وی در آکادمی تاریخ بریتانیای کبیر! و مؤسسه پژوهشی روسیه هم نوعی «خود گنده بینی» در او ایجاد نمود که کم کم به فکر ایجاد «پاکدینی» افتاد؛ از همان نوع آئین های پاکی! که پیش از

او و به کمک استعمار پیر، غلام احمد قادیانی در شبه قاره هند، سید محمد علی باب و بهاء الله در ایران، مشابه آن را به وجود آورده و موجب فتنه ای بزرگ در بلاد اسلامی شده بودند. یک متفکر فرهنگ دوست! چگونه به خود اجازه می دهد که همه ساله «جشن کتاب سوزان» برگزار کند و علاوه بر آتش زدن کتاب های ادعیه، که شامل عالی ترین معارف معنوی هستند، به سوزاندن دیوان حافظ شیرازی و سعدی و مثنوی مولانا جلال الدین و غیره پردازد؟... پس این فرد هرگز صبغه متفکر فکری - فرهنگی نداشت، بلکه پس از ترک پیش نمازی در مسجد محله «حکم آباد» تبریز - که به گفته خود در آنجا هم به جای اذکار: تسبیح و تحمید و توحید، پس از اقامه نماز، با دانه های تسبیح خود، کلمات و لغات انگلیسی را «تمرین» و «حفظ» می کرده تا مؤمنانی که پشت سر او نماز می گذارند خیال کنند که وی مشغول تسبیح گویی و تقدیس حق تعالی است! - به تدریس ادبیات عرب در مدرسه آمریکایی ها در تبریز پرداخت و هنگامی که متهم به «دوری از اسلام» گردید، کتابی در اهمیت و ارزش تعالیم اسلامی نوشت و منتشر ساخت... اما از آن زمان که به تهران منتقل گردید و به استخدام عملی دولت در دستگاه های عدلیه درآمد، به تألیف و نشر مقالات و رساله هایی چون: شیعی گری، صوفی گری، خراباتی گری و...، موهوم نامیدن شعر و شاعری، لغت سازی و به کاربردن کلمات از خود ساخته، انتقاد از همه معتقدات مسلمانان و... پرداخت و در دوران سلطه دیکتاتوری رضا خان، که برگزاری جلسات مذهبی و حتی نشر

یک مقاله احتیاج به مجوزی از اداره معارف یا شهربانی داشت، او با آزادی کامل، نه تنها جلسات «پاکدینی» خود را هر هفته برگزار می کرد، بلکه کتابی هم شامل رهنمودهایی برای اندیشه ایرانی! «پاکدینی»، تحت عنوان «ورجاوند بنیاد» در سه جلد منتشر ساخت و به تدریج «برانگیختگی» خود را اعلام نمود و آنگاه سازمان سیاسی «باهماد آزادگان»، سپس گروه «پاکدینان» و در نهایت سازمان «رزمندگان» یعنی بازوی نظامی حرکت خود را تشکیل داد و عجیب تر آنکه، علی رغم ممنوعیت انتشار کتب و نشریات مذهبی، او مجله «پیمان» را از سال 1310 تا 1320، بدون برخورد با مانعی و با آزادی کامل منتشر می ساخت که در سراسر ایران به قول خود «پراکنده» می نمود و از مانع تراشی مأموران دولتی آزاد بود! و بعد با چاپ و نشر مجله «پرچم» و به دنبال آن «پرچم هفتگی» و در واقع با حمایت عملی دستگاه رضا خانی، به تخریب پایه ها و بنیاد اسلام و مذهب تشیع پرداخت... بی تردید اگر کسروی، پس از مباحثات بسیار با رهبران دینی - که در طلیعه آنها: حاج مهدی سراج انصاری، شیخ قاسم اسلامی، شیخ مهدی شریعتمداری و شهید نواب صفوی قرار داشتند - و عدم پذیرش حق و اصرار بر «کجروی» به طور فیزیکی «حذف» نمی شد، هم اکنون با فتنه ای بزرگتر و گسترده تر از «بهائی گری» در ایران روبرو بودیم، چرا که مسئولان بایی گری و بهائی گری، حتی با ادبیات عربی آشنایی نداشتند و اغلب نوشته ها و «الواح» صادره از سوی رهبری آن فرقه ها آکنده از اغلاط و اشتباهات فاحش ادبی است - و به قول

خودشان، آنها الفاظ و کلمات را از قید و بند زنجیر ادبیات، رها ساخته بودند!- اما احمد کسروی علاوه بر اینکه با ادبیات عربی کاملاً آشنا بود، قلم توانا و اطلاعات خوبی هم در زمینه های مختلف داشت که با تکیه بر این «سلاح» می توانست گروه بسیاری از نسل جوان ایران را به کج راهه، بکشاند...

الگوهای دینی ما، یعنی ائمه و سپس علماء عظام، همواره با «چالش های نظری» برخورد علمی و منطقی داشته اند و تاریخ ما، چگونگی آن را به وضوح نشان داده است، اما احمد کسروی «چالش نظری» نداشت، بلکه او به قصد تخریب بنیادهای مذهبی و ترویج ایرانی گری و ایجاد به اصطلاح آئین پاکدینی، با «ورجاوند بنیاد»ش، به میدان آمده بود و اهل مباحثه و گفتگو و منطق و استدلال نبود و حتی برای دور کردن شهید نواب صفوی از جلسات خود که برای «مباحثه» به نزد او می رفت، سرانجام به «شمشیر» گروه رزمنده! متوسل گردید که به «مقابله به مثل» انجامید و شهید نواب صفوی به علت عدم توفیق در مرحله نهایی - مباحثه - به حذف فیزیکی کسروی اقدام کرد... احمد کسروی ضمن اعتراف به اینکه «پیامبر اسلام را برانگیخته راستگویی می شناسد و قرآن هم کتاب خدایی است» سرانجام مدعی می شود که «اما دوره اسلام گرایی سپری شده است» و برای هر زمانی، راهنمایی جدید لازم است و ضرورتی هم ندارد از طریق وحی و آمدن فرشته به این وظیفه پرداخته شود... او برای همین منظور خود را «برانگیخته» خواند و سپس راهنمای عمل - ورجاوند بنیاد - را در سه جلد منتشر

ساخت و سازمان «باهماد آزادگان» را به موازات «گروه پاکدینان» به راه انداخت و سرانجام برای اقدامات آینده و کارها و رزم های بزرگ! به فکر توسعه و سازماندهی «گروه رزمندگان» افتاد و این نشان دهنده اهداف نهایی او بود... احمد کسروی در نامه ای به یکی از «یاران» خود در تبریز چنین می نویسد:

«16 آذر 1321 - کسروی تبریزی

پس از درود، چند نامه ای از شما رسیده بسیار خوشنودم که نیروهای جوان خود را در این راه ورجاوند خدایی به کار می برید، ازجانشین تان در تهران، آقای ژیلای نیز خوشنودیم جوان با غیرتی ست. گفتارتان درباره شرق و غرب و جنوب و شمال به چاپ خواهد رسید. ولی چون گفتارهای فراوان دیگری فرستاده شده باید اینها را به چاپ رسانیم و یک باره از زبان سخنی آغازیم. از آقای ضیاء نیز نامه هایی داشتم. برخی را پاسخ نوشته ام و برخی مانده. درباره منوچهر عدل رفتار بخردانه کرده اند، نمی دانم با آقای اسلامی و فروتن و دیگران تا چه اندازه نزدیکند. آقای رحیمی خوب کار می کنند. آنچه درباره یک دسته از جوانان برای اجرا نوشته اند بجاست. باید کسانی را در تهران و تبریز برگزینیم که نامشان را «رزمندگان» گذاریم و رزم های بزرگی را که در آینده به یاری خدا خواهیم داشت از اکنون با دست آنان آغاز کنیم، در این باره در تبریز هم گفتگو کنید. از آقای امینی نامه هایی رسیده که اکنون پاسخش را با دست شما می فرستم. درباره پیمان که تلگراف کرده اید امیدمندم شماره نهم به زودی فرستاده شود. با چاپخانه تابان اندک گفتگویی داریم که به پایان می رسد. به آقای

ص: 48

اسلامی درود مرا برسانید، اگر نشان‌ها به دست آمده یکی را بفرستند. در اینجا می‌خواهیم جای بهتر برای روزنامه و باهماد پیدا کنیم.

کسروی»

بدین ترتیب احمد کسروی تبریزی، هم پاکدینان را دارد و هم باهماد آزادگان را و گروهی را هم به عنوان «رزمندگان» می‌خواهد که برای «رزم‌های بزرگی» مورد نیاز خواهند بود!

امام خمینی در کتاب «کشف اسرار» ضمن انتقاد از «کتاب ننگین با آن اسم شرم آور که گویی با لغت جن نوشته شده و مملو از آمیخ‌ها و آخشیج‌ها و صدها کلمات وحشی دیگر است» می‌نویسند: «...هم کیشان دیندار ما، برادران پاک ما، دوستان پارسی زبان ما، جوانان غیرتمند ما، هموطنان آبرومند ما، این اوراق ننگین، این شالوده‌های نفاق، این برگرداندن به مجوسیت، این ناسزها به مقدسات مذهبی را بخوانید و در صدد چاره‌جویی برآید. با یک جوشش ملی، با یک جنبش دینی، با یک غیرت ناموسی، با یک عصبیت وطنی، با یک اراده قوی، با یک مشت آهنین، باید تخم این ناپاکان بی‌آبرو را از زمین براندازید. اینها ودیعه‌های خدایی را دستخوش هوی و هوس خود می‌کنند. اینها کتاب‌های دینی شما را که با خون‌های پاک شهدای فضیلت به دست شما رسیده آتش می‌زنند، اینها عید آتش زدن کتاب دارند. هان! آبرومندان از جای برخیزید تا بر شما چیره نشوند».⁽¹⁾

البته این لحن تند امام خمینی با توجه به حجمه‌هایی بود که در آن دوران از

ص: 49

1- . کشف اسرار، تألیف امام خمینی، چاپ قم، ص 74، انتشارات آزادی، 1358.

سوی عناصر مشکوکی مانند حکمی زاده و کسروی و غیره، بر ضد اصول اساسی اسلام و تشیع آغاز شده بود و «ایرانی گرایی» به عنوان یک پدیده نامیمون، به جای «اسلام گرایی» تبلیغ می شد.

اما امام، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ضمن انتقاد از روش کسروی، نقطه مثبت او را یادآوری نموده و او را یک تاریخ نویس خوب می نامد: «... دورکردن مردم از ادعیه و کتب دعا که یک وقتی آتش می زدند، در روز آتش سوزی کتاب های عرفانی و دعا... اینها تأثیر دعا را در نفوس نمی دانند... دعا را نباید از بین جمعیت بیرون برد... این یک مطلب غیر صحیحی است که به اسم اینکه «قرآن باید بیاید میدان»، آن چیزی که «راه» هست برای قرآن، از دست داد... اینها وسوسه هایی از شئون شیطان است... دعا و حدیث را اگر استشنا کنیم، قرآن هم رفته است... آنقدر معارف در ادعیه ائمه هست و مردم را دارند از آن جدا می کنند - که احصا نمی توان کرد - لسان قرآن است ادعیه... اگر بگوییم ما کاری با ادعیه نداریم و در آتش سوزی، کتاب دعا را بسوزانیم، کتاب عرفا را بسوزانیم، از باب اینست که نمی دانند... وقتی انسان از حد خودش پایش را بالاتر گذاشت، در اشتباه می افتد. کسروی یک آدمی بود تاریخ نویس، اطلاعات تاریخی اش هم خوب بود. قلمش هم خوب بود اما غرور پیدا کرد، رسید به آنجایی که گفت من هم پیغمبرم... ادعیه را هم کنار گذاشت، پیغمبری را پائین آورده در حد خودش، نمی توانست برسد به بالا آن را آورده بود پایین! ادعیه و قرآن و اینها همه باهمند، این عرفا و شعرای عارف مسلک و فلاسفه، همه یک مطلب می گویند. تعبیرات مختلف است. زبان ها مختلف است. زبان شعر یک زبانی است. حافظ زبان خاصی دارد و

همان مسائل را می گوید که آنها می گویند اما با یک زبان دیگری. نباید از این برکات، مردم را دور کرد». (1)

به نظر من این عادلانه ترین و منصفانه ترین شهادتی است که شخصیتی چون امام خمینی درباره احمد کسروی بیان کرده اند: «مورخ خوبی بود»، دچار غرور شد و به کج راه رفت و خود را «برانگیخته» نامید و آیین ایرانی گری «پاکدینی» را بجای اسلام به ارمغان! آورد تا مردم به «آخشیج» های او در «ورجاوند بنیادش» عملکنند تا رستگار! شوند... راستی بهتر از این، چه نوع برخوردی را با چنین چالشی می توان تصور کرد؟!

* در تفاوت مشی مبارزاتی نواب صفوی با فقهای چون بروجردی و حائری می توان به اختلافات نظری ماهوی اشاره داشت، اما در بین روحانیون انقلابی افرادی چون بنیانگذار انقلاب نیز شیوه فدائیان را تأیید نمی کردند، لذا نواب و یاران وی در حوزه چه جایگاهی داشتند و آیا مورد حمایت جریان خاص حوزوی ای بودند؟

□ روش مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم، در دوره دیکتاتوری مطلق رضا خان و اجرای برنامه سرکوب توسط وی، یک روش کاملاً عقلانی و منطقی برای حفظ و تثبیت حوزه علمیه جدید الاحداث بود. ادامه این روش و با همان منطق، البته همراه با تفاوت هایی، توسط مرحوم آیت الله بروجردی با توجه به شرایط کشور و بحران های سیاسی، باز روشی عقلانی بود که البته در این

ص: 51

1- . تفسیر سوره حمد، چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، صفحات: 149-148 و 190-189.

دوران، نقدهایی نیز می‌توان بر آن وارد دانست. پس اختلاف نظر ماهوی فدائیان اسلام با مرجعیت‌های پیشین، ناشی از برداشت‌ها و اجتهادها و شرایط زمان و مکان بود... اما در همان برهه نیز مراجعی چون آیت‌الله سید صدرالدین صدر، آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری و بخشی از علمای طراز دوم حوزه علمیه و اکثریتی از فضلا و طلاب، از اقدامات فدائیان اسلام در مبارزه با دین‌زدایی رژیم و سلطه‌یادی استعمار پشتیبانی می‌کردند.

آیت‌الله خمینی، بنیانگذار انقلاب اسلامی ایران، اگر چه به خاطر حفظ احترام آیت‌الله بروجردی، شیوه اقدامات آنان را در حوزه علمیه قم تأیید نمی‌کردند، اما هرگز مخالفتی علنی یا مخفی با آنان ابراز نکردند و حتی در مورد محاکمه و صدور حکم اعدام شهید نواب صفوی و یارانش، طبق شهادت شخصیت‌های برجسته آن دوران و بعضی از اعضاء خاندان ایشان، در نزد آیت‌الله بروجردی وساطت و اقدام کردند و اینجانب نیز همراه مرحوم شیخ رضا گل‌سرخی کاشانی که از اعضاء فدائیان اسلام محسوب می‌شد، برای وساطت ایشان در نزد آیت‌الله بروجردی، بدون اطلاع قبلی از اقدام ایشان، به منزلشان رفتیم و امام خمینی ضمن ابراز تأسف شدید از خلع لباس شهید نواب صفوی توسط رژیم شاه و صدور حکم اعدام پس از یک محاکمه قلابی در یک دادگاه نظامی، اشاره کردند که گویا وعده‌ی مساعدی به آیت‌الله بروجردی داده شده است. امام البته با دقت به حرف‌های ما هم گوش دادند و هنگامی که مرحوم گل‌سرخی به انتقاد از روش یا سکوت آیت‌الله بروجردی پرداخت، امام برآشفته و گفت: شما با مراجع چه

کار دارید؟ اگر خودتان کاری بلدید، انجام دهید و اگر از من کاری ساخته است، بفرمائید تا من اقدام کنم...

البته در دوران قبل از شکوفایی فعالیت فدائیان اسلام در حوزه علمیه قم، امام با انتقاد جوانان وابسته به فدائیان اسلام از آیت الله بروجردی هم، موافق نبودند و به همین دلیل اقدامات آن ها را تأیید نمی کردند، ولی در حسن نیت آن ها تردیدی نداشتند... تألیف کتاب «کشف اسرار» توسط امام در پاسخ به شبهات «حکمی زاده» در رساله «اسرار هزار ساله» - که شباهتی کامل به اتهامات کسروی در «شیعی گری» داشت و هر دو هم در یک چاپخانه در تهران به چاپ رسیده بودند - و لحن تند محتوای آن (که قبلاً نقل شد) نشان می دهد که امام از لحاظ عقیدتی با مبارزات فدائیان اسلام قبلاً مخالفتی نداشته اند، ولی موافق برخورد تند آنان با مرجعیت وقت نبودند. به هر حال شهید نواب صفوی، همانطور که اشاره کردم در حوزه علمیه قم و در بین علمای برجسته و اکثریتی از طلاب جوان جایگاه مقبولی داشتند و مورد احترام و تکریم و تقدیر آنان بودند و این البته، به «جریان خاصی» از آن نوع که در عصر ما هست وابستگی نداشت.

* نواب در ایده تشکیل حکومت اسلامی تا چه میزان به ظرافت های نظری عنایت داشت و آیا اساساً دارای دانش لازم در این خصوص بود؟ شباهت ها و تفاوت های الگوی مورد نظر نواب و یاران وی با آیت الله مصباح و شاگردانش، در بحث حکومت اسلامی چیست؟

□ شهید نواب صفوی در اندیشه تأسیس یک حکومت اسلامی در ایران بود و با تکیه بر دانش کلی درباره لزوم تأسیس یک حکومت اسلامی اقدام کرد و کتاب خود را در این رابطه و قبل از همه جریان ها،

تحت عنوان: «اعلامیه فدائیان اسلام یا کتاب رهنمای حقایق»، در سال 1329 ش - حدود 60 سال پیش - منتشر ساخت. البته این کتاب جنبه «نظریه پردازی» و به اصطلاح تئوریک ندارد، بلکه نشان دهنده شور و شوق و عشق و علاقه مؤلف آن بر احیاء اندیشه اسلامی در تشکیل یک حکومت اسلامی است. بی تردید دانش شهید نواب صفوی در این خصوص هم طراز مؤلفان برجسته عصر ما، که درباره چگونگی حکومت اسلامی آثاری دارند، نبود و حتی نوع طرح و بیان هم هماهنگ با شرایط نیم قرن پیش بود؛ مثلاً برای «وزارت دربار» فصلی ویژه اختصاص یافته است! در حالیکه اگر این کتاب در عصر ما نوشته می شد، اصل مسأله «دربار» منتفی بود تا چه رسد به وزارت دربار!.. اینکاستی البته ناشی از تفکر خاص آن دوران، درباره نوع حکومت اسلامی است... و در عصر ما تردیدی نیست که یک حکومت اسلامی باید جمهوری اسلامی و نظامی تکیه بر اصول اسلام و جمهور مردم باشد... دیدگاه های آیت الله مصباح یزدی در این رابطه، در آثار بیشمار ایشان مطرح شده است و نیازی به بازگویی بنده ندارد ولی بطور کلی باید گفت که الگوی مورد نظر شهید نواب صفوی با نظام اسلامی مورد نظر آیت الله مصباح، تفاوت هایی دارد که بررسی آن در این گفتگوی کوتاه مقدور نیست.

بی مناسبت نیست اشاره کنم که کتاب شهید نواب صفوی را اینجانب قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تحت عنوان: «جامعه و حکومت اسلامی» با مقدمه ای کوتاه در «قم» تجدید چاپ نموده و منتشر کردم. در این کتاب بسیاری از اهداف مورد علاقه مردم مسلمان

ایران مورد توجه قرار گرفته است؛ از جمله اینکه با صراحت از: ملی شدن صنعت نفت و همه منابع طبیعی کشور، اصلاحات ارضی بنیادین، برچیده شدن بازار مصرف گرایی، اسراف و تبذیر، اعطاء حقوق کارگران و کشاورزان و... سخن به میان آمده و حکومت شاه به طور صریح و شفاف «غیر قانونی» اعلام شده است: «... اعلام ما به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلام، شاه و دولت و سایر کارگردانانی که آنان را به خوبی می شناسیم، این است: ای خائنین! ایران، مملکت اسلامی است و شما دزدان و غاصبینی هستید که حکومت اسلامی را غصب کرده اید».⁽¹⁾ شهید نواب صفوی کتاب خود را با این جملات پایان می دهد: «... برای آخرین بار به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی، شاه و دولت و سایر کارگردانان ابلاغ می شود که چنانچه مقررات اسلامی را مو به مو اجرا نمایند، به یاری خدای توانا نابودشان می کنیم و حکومت صالح اسلامی و قانونی تشکیل داده و احکام اسلام را سراسر اجرا می نماییم و به بدبختی های دیرین ملت مسلمان ایران به یاری خدای جهان، خاتمه می دهیم...».⁽²⁾

به هر حال این جملات نشان دهنده دیدگاه شهید نواب صفوی درباره یک حکومت اسلامی است. به طور کلی باید اشاره کرد که این کتاب با توجه به شرایط زمان و مکان، کتاب ارزشمندی بود؛ به ویژه که پیش از آن، کسی از علما و جریان ها در این زمینه اقدامی نکرده بود.

ص: 55

1- . جامعه و حکومت اسلامی، چاپ قم، با مقدمه اینجانب، 1357، ص 78.

2- . همان، ص 88.

* چرا اکثر اعضا و هیأت های جمعیت فدائیان اسلام مقلد آیت الله سید صدرالدین صدر بودند؟ بیشتر، شباهت و قرابت های فکری مطرح بود یا دلایل دیگری همچون انگیزه های سیاسی هم در میان بود؟

□ به دست آوردن آماري که نشان دهد «اکثر اعضا» و هواداران فدائیان اسلام مقلد آیت الله صدر بودند، کار آسانی نیست. البته پیش از آمدن آیت الله بروجردی به قم، «آیات ثلاثه» - آیت الله خوانساری، آیت الله صدر، آیت الله حجت - اداره حوزه علمیه را به عهده داشتند و از مراجع تقلید به شمار می رفتند و هر کدام نیز مقلدان خاص خود را داشتند... آیت الله صدر از فدائیان اسلام پشتیبانی می کرد ولی این امر در عرف مذهبی نمی توانست دلیلی برای تقلید باشد. و بی شک قرابت های فکری یا انگیزه های سیاسی هم مطرح نبود بلکه همواره شناخت و عقیده مذهبی، عامل اصلی در انتخاب «مرجع تقلید» هر کسی بوده است. البته پس از آمدن آیت الله بروجردی به قم و تجلیل مراجع ثلاثه از ایشان، کم کم گرایش به تقلید از ایشان بیشتر شد و پس از رحلت آن سه بزرگوار، آیت الله بروجردی به «مرجعیت تامه» شیعیان در ایران نائل آمد... آیت الله بروجردی در این برهه، به علت نگرانی از متلاشی شدن حوزه در اثر فعالیت های سیاسی حاد، از اقدامات فدائیان اسلام پشتیبانی نکرد و همین امر موجب دوری طلاب و جوانان فدائیان اسلام از ایشان گردید که البته کار درستی نبود.

* با توجه به اینکه فدائیان اسلام فاقد ساختار حزبی بود، منبع درآمد گروه چه بود و از چه کانال هایی تأمین می شد؟

□ به نظر من سؤال از «منبع درآمد»، در مورد فدائیان اسلام کمی

بی معنی و یا غیرمنطقی است. شهید نواب صفوی و یکی دو نفر دیگر از روحانیون همراه ایشان، در دوره طلبگی، معاشی بسیار پایین تر از بقیه داشتند. اعضای عادی فدائیان اسلام هم هر کدام شغلی داشتند و از راه کار و تلاش شخصی، امرار معاش می کردند... وقتی شهید نواب صفوی برای «هدایت» احمد کسروی می خواهد به ایران بیاید، هزینه سفر او را آیت الله سید محمود شاهرودی (دو دینار)، علامه امینی (پنج دینار)، شهید آیت الله سید اسدالله مدنی (پنج یا شش دینار) پرداخت نمودند و او راهی ایران شد و در تهران برای گفتگو به سراغ احمد کسروی در دفتر روزنامه «پرچم» رفت و پس از چند دیدار، چون انکار او را دید، تصمیم دیگری گرفت... وی برای خرید اسلحه، نخست به سراغ آیت الله سید احمد طالقانی رفت و به گفته شمس آل احمد، پدر او پاسخ داده بود که پولی در بساط ندارد... سپس به سراغ آیت الله حاج شیخ محمدحسن طالقانی، امام جماعت مسجد شاه آباد، رفت و او پول اسلحه را پرداخت نمود... زندگی بعدی شهید نواب صفوی بسیار ساده و به دور از هرگونه تشریفات، در دو اطاق اجاره ای در محله «دولاب» و به کمک مرحوم حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ مهدی دولابی می گذشت... و به قم هم که می آمد اغلب در حجره طلاب و یا در منزل دوستان و برادران به سر می برد... تا آنجا که من یادم می آید رهبری فدائیان اسلام (نواب صفوی، سید عبدالحسین واحدی، سید هاشم حسینی) اغلب بدهکار بودند.

همسر و فرزندان شهید نواب صفوی در دوران ظالمانه زندانی بودن ایشان در حکومت دکتر مصدق و وزیر کشورش، دکتر صدیقی، که

20 ماه به طول انجامید، هزینه زندگی یومیه خود را نداشتند و به علت عدم توانایی پرداخت اجاره دو اطاق، مجبور شدند آن را تخلیه و هر چندی یکبار در منزل یکی از «برادران» سکونت کنند و تکفل مخارج ایشان هم به عهده آنان بود. البته تا آنجا که اینجانب اطلاع دارم، گاهی بعضی از علمای قم مانند آیت الله نجفی مرعشی، آیت الله بدلا، و یا پدر همسر وی، مرحوم نواب احتشام رضوی از کمک مالی دریغ نمی ورزیدند. لوازم و اثاثیه و دارایی شهید نواب صفوی، که پس از آخرین بازداشت، توسط فرمانداری نظامی تهران و به دنبال تفتیش خانه او در خیابان خراسان صورت برداری و در پرونده وی در دادرسی ارتش قرار گرفت، عبارت بود از: «زیلوی نخی دو تخته، ساعترومیزی شکسته، چراغ کلمن بدون شیشه، قاب هایی چند از قرآن، شلوار مردانه، جانماز کهنه ترمه، پیراهن سه عدد، حوله حمام دو عدد، چمدان تخته ای، کت مستعمل، منبر چوبی شکسته، دو لحاف کوچک و بزرگ، دو قطعه پتوی پشمی، تخت چوبی، چند دست لباس زنانه و بچه گانه مستعمل، چراغ گردسوز بدون لوله، سماور کوچک، قوری رویی! حصیر مستعمل پنج عدد، شال سبز دو عدد، چمدان خالی حلبی، چادر نماز و کتب مختلف دینی...». این خلاصه ای از صورت لوازم و اثاثیه خانه شهید نواب صفوی به هنگام آخرین دستگیری است که صورت جلسه تنظیمی را ستوان دوم شهنام، نماینده دادستانی فرمانداری نظامی به اتفاق مأمور ویژه امیر یوسفی، امضا کرده و ضمیمه پرونده اوست، البته یک ریال هم وجد نقد، نه در منزل و نه در جیب های شهید نواب صفوی موجود نبود! و حساب بانکی هم مطلقاً

نداشت. بدین ترتیب سخن از منبع درآمد سازمان، با روشن شدن کل دارایی رهبری آن، کمی غیر منطقی است. والله علی ما نقول شهید!

* شما در گذشته اظهار داشته اید پس از اعدام نواب صفوی و به ویژه پس از انقلاب، خیلی از مدعیان و دوستان نواب، دروغین بودند و همین باعث افول فدائیان شد. پس چه نسبتی بین فدائیان امروز با آن چه شما از نواب و یاران او سراغ دارید، وجود دارد؟ عمده اختلافات چیست؟

□ البته پس از اعدام شهید نواب صفوی و یارانش و سلطه کامل فرمانداری نظامی تهران - ژنرال بختیار - بر همه امور، دوستان باقیمانده شهید نواب، به زندان محکوم یا تبعید شدند و هیچکدام هم دروغین نبودند، اما جرأت و شهامت و یا میدان کار را نداشتند. پس از پیروزی انقلاب و پیدایش حدود 82 حزب و سازمان و گروه سیاسی - اسلامی اعده ای هم به علت سابقه آشنایی با فدائیان اسلام و یا بدون هیچ سابقه ای در این زمینه، ناگهان به سازماندهی و تشکیل گروه هایی به نام «فدائیان اسلام» با پیشوندها یا پسوندهای گوناگون مانند: بنیان گذاران! وفاداران!، یاران جمعیت فدائیان و غیره پرداختند که اداره بعضی از آن ها به عهده کسانی بود که در دوره پیش از کودتای 28 مرداد، نه تنها از جمعیت فدائیان اسلام جدا شده و انشعاب کرده بودند، بلکه با نشر اعلامیه ها و مقالاتی علیه شهید نواب صفوی، بدترین و ناجوانمردانه ترین اتهامات را بر ضد ایشان منتشر ساخته بودند و حتی یکی از آن ها که ضمن ارتباط با اردشیر زاهدی، گروهی به نام «حزب خلق» درست کرده بود، در روزنامه ارگان خود خواستار «اعدام نواب صفوی» گردید و عناصری مانند ابوالقاسم رفیعی و صرافان که به علت

مشکوک بودن و ارتباط با شاهرخ، پسر ارباب کیخسرو - وابسته به سفارت انگلیس و دربار - مطرود شده بودند، به میدان آمده و میراث خوار خون شهیدان فدائیان اسلام شدند. در این میان آقای رفیعی (غفرالله له) برای انتخاب شدن در انتخابات مجلس شورای اسلامی در آگهی ویژه ای که در کیهان مورخ 23 فروردین 1362 به عنوان «بنیان گذاران» فدائیان اسلام منتشر ساخت، خود را چنین معرفی نمود: «...39 سال جنگ مسلحانه برای اسلام، طراح اصلی اعدام های انقلابی در حکومت شاه خائن: 1- کسروی قرآن سوز، 2- هژیر وزیر طاغوت، 3- رزم آرا نخست وزیر، 4- حسنعلی منصور. و نیز انجام فعالیت هایی نظیر: قیام سیاسی 15 خرداد و اعزام هزاران فدائی اسلام به جبهه های جنگ نور علیه ظلمت...» از همه جالب تر به میدان آمدن آقای شیخ صادق خلخالی (غفرالله له) بود که ناگهان به عنوان «رهبر جدید فدائیان اسلام» به مصاحبه پرداخت! و چند نفر از عناصر مشکوک دور او را گرفتند، در حالی که چند نفر باقیمانده اصلی فدائیان اسلام، با او موافقتی نداشتند؛ به ویژه که او به قول آقای عبدخدایی اصلاً ارتباطی با فدائیان اسلام نداشت: «و من به او گفتم ما نیازمند نواب صفوی هستیم ولی شما نواب صفوی 25 سال قبل هم نیستید!»⁽¹⁾... البته آقای خلخالی با سوء استفاده از تریبون مجلس، علیه آقای عبدخدایی سخنرانی هم کرد! و پاسخ گویی وی هم البته بجایی نرسید! به هر حال بعضی از این مدعیان دروغین، فاصله 180

ص: 60

1- . خاطرات محمد مهدی عبدخدایی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ تهران، صفحه 314.

درجه ای با شهید نواب صفوی داشتند و عامل اصلی افول فدائیان اسلام، علی رغم تلاش و کوششی که به عمل آمد، عدم اخلاص در قول و عمل و فقدان شرایط رهبری از لحاظ معنوی و اخلاقی، در مدعیان رهبری بود! و ظاهراً باید پذیرفت که: و لکل امة أجل...

* با توجه به تجربه انقلاب اسلامی، تا چه میزان ایده حکومت اسلامی نواب با این تجربه، هم خوان است؟

□ بی تردید این انقلاب، شکل کامل و ایده آل نوع حکومت مورد نظر شهید نواب است و او در حقیقت شصت سال قبل و پیش از همه جریان های سیاسی - مذهبی، خواستار ایجاد و برقراری چنین نوعی از حکومت بود. اما در تجربه اگر اشکالاتی می دید - که بی تردید در هر انقلابی دیده می شود - هرگز به دنبال «تخریب» و «براندازی» نمی رفت، بلکه با عمل به تعالیم اسلامی در وجوب امر به معروف و نهی از منکر، در اصلاح کاستی ها می کوشید و به نصیحت حکام و مسئولین امور می پرداخت و هرگز به خود اجازه نمی داد که با «زاویه گیری» انحرافی، به جای اصلاح امور، بر آن صدمه و لطمه وارد سازد و ای کاش که دوستان معاصر نیز چنین می بودند و چنین می کردند... البته ای کاش!

ص: 61

حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی از علمای مبارز و معروف، استاد حوزه و دانشگاه و سفیر سابق ایران در واتیکان و مصر و کارشناس ارشد سیاسی وزارت امور خارجه، در محافل فرهیخته فرهنگی - سیاسی به عنوان یک محقق و پژوهشگر، نخبه و سیاستمدار برجسته شناخته می شود. او دارای بیش از 50 جلد کتاب و صدها مقاله و مصاحبه به زبان های مختلف پیرامون موضوعات سیاسی، اجتماعی، مذهبی، علمی و... است.

فعالیت های سیاسی استاد از سال 1332 ش پس از آشنایی نزدیک با آیت الله کاشانی، آیت الله طالقانی و شهید نواب صفوی، آغاز گردید و به همین دلیل، از همان دوران تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی، بارها در قم، تهران و تبریز دستگیر، زندانی و یا تبعید شده که آخرین آن تبعید به «انارک» یزد، به مدت سه سال بود که با آغاز انقلاب اسلامی، همراه دیگران آزاد شد.

او پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نخست به مدت دو سال به عنوان نماینده امام خمینی قدس سره در وزارت ارشاد اسلامی

ص: 62

فعال بود، سپس به عنوان سفیر ایران اسلامی در واتیکان انتخاب شد و به مدت 5 سال در خارج از کشور به فعالیت پرداخت که تأسیس «مرکز فرهنگی - اسلامی اروپا» در رم و انتشار دو ماهنامه به زبان انگلیسی به نام های «انکوائری» و «افریکن ایونتنس» و مجله هفتگی «العالم» به زبان عربی در لندن - با همکاری وزارت ارشاد اسلامی - از آثار این دوران است...

در مدت اقامت سه ساله در قاهره به عنوان رئیس دیپلماسی ایران در مصر نیز، علاوه بر حضور در محافل علمی - سیاسی و سخنرانی و مصاحبه تلویزیونی و مطبوعاتی و ده ها ملاقات با شیخ الازهر و مقامات علمی - سیاسی مصر، بالغ بر 50 جلد کتاب و نشریه، درباره انقلاب اسلامی ایران، تشیع و اهل بیت تألیف و یا با همکاری و مساعدت ایشان منتشر گردید. استاد کتاب هایی نیز درباره فدائیان اسلام منتشر کرده که از جمله آنها «فدائیان اسلام؛ تاریخ، عملکرد و اندیشه» است.

صدیقه داورزنی

* برخی معتقدند که فدائیان اسلام بعد از مشروطیت اولین گروهی بودند که برای حکومت اسلامی برنامه مدونی داشتند. این نظریه تا چه حد صحت دارد و حکومت اسلامی مطلوب آنها چه بود؟

□ پس از دوران مشروطیت، بعضی از علما و شخصیت های برجسته اسلامی، با توجه به اصول کلی اسلام و مبانی سیاسی و حکومتی مستند از سیره نبوی و روش ائمه هدی، کتاب ها و رساله های متعددی در راستای برقراری نوعی حکومت اسلامی که مجری احکام

ص: 63

شریعت بود، نوشته اند که بخشی از آنها به کوشش محقق ارجمند جناب رسول جعفریان تحت عنوان «رسائل سیاسی - اسلامی دوره پهلوی» دو سه سال پیش در چند مجلد، چاپ شد. ولی این آثار بیشتر، آثار فردی است و برنامه تدوین شده از سوی یک جمعیت یا حزب و سازمان سیاسی اسلامی به شمار نمی رود. البته در نیم قرن اخیر، با توجه به پیدایش ده ها سازمان، گروه، جمعیت و حزب سیاسی - اسلامی، رساله ها و نشریاتی که بیان کننده نظریات و افکار آنها باشد، منتشر گردیده که باز به شکل یک برنامه مدون نیستند. فقط می توان گفت که قبل از فدائیان اسلام، «حزب برادران» یا حزب نور که توسط مرحوم آیت الله سید نورالدین شیرازی در شیراز تأسیس گردید و شعب آن تقریباً در همه شهرهای استان فارس گسترش یافت، دارای «مرامنامه» معروفی بود که نشان دهنده اهداف سیاسی حزب برادران بود. در کتاب «کسر کسروی» هم که مرحوم آیت الله سید نورالدین آن را تألیف و منتشر کرده، اهداف «نوعی حکومت اسلامی» تبیین شده بود که البته با اهداف عصر ما هماهنگی ندارد، ولی به هر حال به نوبه خود دارای برنامه خاصی برای یک «حکومت دینی» بود. البته باید پذیرفت که نخستین جمعیت یا سازمان سیاسی - اسلامی که در عصر ما مانیفست یا بیانیه خود را در رابطه با نوع و چگونگی حکومت اسلامی تدوین و منتشر ساخت، «جمعیت فدائیان اسلام» بود که این برنامه یا مانیفست را تحت عنوان: «اعلامیه فدائیان اسلام» یا کتاب «رهنمای حقایق» در اواخر سال 1327 تنظیم و آماده نمود؛ ولی به علت مشکلات مالی تا اواخر سال 1328 یا اوایل سال 29، نتوانست آن را

چاپ و منتشر سازد و سرانجام با جمع آوری مبلغی به عنوان «سهم» از برادران عضو یا هوادار فدائیان اسلام، در ده هزار نسخه چاپ و در سطح وسیعی نخست در تهران و سپس در بقیه بلاد توزیع گردید...

اما نوع حکومت اسلامی مطلوب فدائیان اسلام، با توجه به شرایط زمان و مکان به طور کامل در این بیانیه یا کتاب، عنوان شده است و در کل و به طور اشاره می توان گفت که بیانیه فدائیان اسلام در واقع شامل سه بخش می شود:

- توضیحی درباره گرفتاری ها و بدبختی های جامعه بشری و به ویژه مردم مسلمان ایران... که ناشی از انحراف های فکری، فرهنگی، اخلاقیو اعتقادی مردم و دوری آنها از خدا محوری و بسنده کردن به

زندگی مادی بوده و همین امر منشأ همه مشکلات بعدی اقتصادی و اجتماعی است.

- شرح وظایف نهادهای مذهبی، مدنی، اجتماعی و سپس سازمان های اداری دولتی، وزارتخانه ها و دیگر ارگان های وابسته به دولت.

- گزیده ای از اخطارها، تذکارها، نصیحت ها و بالاخره: تهدیدها به غاصبان حکومت و شخص شاه. در همین بخش به مسأله ضرورت ملی شدن صنعت نفت و اصلاح جریان های هنری - رسانه ای پرداخته شده است.

و بدین ترتیب این بیانیه به عنوان حرکتی سازمان یافته و با برنامه در میان مردم مسلمان ایران در دهه بیست قلمداد می شود.

* فدائیان اسلام یا شهید نواب صفوی، چه نوع جامعه و حکومتی را

می خواستند؟ و نظر آنان درباره رژیم شاه و نظام حاکم چگونه بود؟

□ شهید نواب صفوی در این بیانیه به صراحت، ضمن غیرقانونی خواندن رژیم حاکم، خواستار برقراری نظام یا دولت اسلامی در ایران، به جای «حکومت غاصب» شاه می شود و در این راستا، به چند موضوع مهم و حیاتی تکیه می کند که عبارتند از:

-- ضرورت نشر و گسترش اسلام راستین در جامعه؛

- حذف فرهنگ و اقتصاد غرب زده حاکم بر کشور و اجرای موازین و قوانین اسلامی در این زمینه؛

ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه همه جانبه - حتی مسلحانه - برای برقراری آن... .

پس از تعیین هدف های اصلی فدائیان اسلام، شهید نواب صفوی در همان کتاب یا بیانیه می نویسد: «ایران مملکت اسلامی است، بایستی احکام اسلام اجرا شود؛ اگر اجرا می شد، ایران نورباران می شد. پس باید حکومت را به دست خود مسلمین سپرد تا آنها نیز از طریق فقها و بزرگان و اندیشمندان غیرتمند و آگاه دین در مسیر اصلی سعادت و شرافت خود قدم بردارند. بایستی با انتخابات آزاد، نمایندگان پاک و لایق انتخاب گردند و قوانین پوسیده را لغو نمایند. اعلام ما به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلام، شاه و دولت و سایر کارگردانانی که آنان را به خوبی می شناسیم، این است: ای خائنین! ایران مملکت اسلامی است و شما دزدان و غاصبینی هستید که حکومت اسلامی را غصب نموده اید...»

باز در آخرین صفحات کتاب می خوانیم: «... برای آخرین بار

به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی، شاه و دولت و سایر کارگردانان، ابلاغ می شود که چنانچه مقررات اسلامی را مو به مو اجرا نمایند، به یاری خدای توانا نابودشان می کنیم و حکومت صالح اسلامی و قانونی تشکیل و احکام اسلام را سراسر اجرا می نماییم.»

بدین ترتیب روشن می شود که حکومت مطلوب فدائیان اسلام، حکومتی است که مجری تمامی احکام اسلامی باشد و چون شاه و ارکان او، صلاحیت چنین کاری را ندارند، به عنوان غاصب و خائن، باید کنار بروند تا حکومت «صالح اسلامی» تشکیل گردد. و همانطور که قبلاً اشاره شد در این کتاب یا بیانیه، وظایف همه وزارتخانه ها، نهادهای اجتماعی، فرهنگی، هنری و کیفیت برنامه های رادیو، تلویزیون، سینما و چگونگی وظایف مجلس و بالاخره پاکسازی سازمان روحانیت و حوزه های علمیه از آلودگی ها و نابسامانی ها، مطرح می شود که نشان دهنده تدوین یک برنامه کامل برای اداره یک جامعه اسلامی است.

این کتاب علاوه بر چاپ در سال های 29 و 32، در سال 57 و قبل از پیروزی انقلاب نیز تحت عنوان «جامعه و حکومت اسلامی» با مقدمه ای از اینجانب منتشر گردید که اکنون هم در دسترس همگان است و در مقدمه آن تذکر داده ام که این برنامه، مربوط به سالیانی پیش است و در شرایط کنونی جامعه ایرانی، تکمیل و تصحیح آن، برای آنکه مطابق شرایط زمان و مکان باشد، ضروری است.

پس به طور خلاصه باید گفت همانطور که شما در سؤال خود مطرح کردید، فدائیان اسلام پیشگام در ارائه برنامه ای مدون برای

تشکیل و اداره یک حکومت اسلامی بودند و اهداف و برنامه های خود را به صراحت بیان کرده و خواستار اجرای احکام شریعت، در یک نظام صالح اسلامی - مردمی بودند... و خوشبختانه اهداف آنان با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تحقق یافت و نظام «جمهوری اسلامی» در شکل کامل تر و مترقی تری در ایران به وجود آمد که می توان آن را مرحله تکامل یافته تر برنامه حکومت اسلامی مطلوب فدائیان اسلام نامید.

* نگاه علما به حرکت گروه فدائیان اسلام چگونه بود؟

□ بخشی از علمای سنتی که معتقد بودند تشکیل حکومت اسلامیه قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) امکان پذیر نیست؛ نگاه مثبتی نسبت به حرکت فدائیان اسلام نداشتند و حوزه علمیه قم هم از این امر مستثنی نبود! ولی علی رغم این مسئله، بزرگان و مراجعی چون آیت الله سید محمد تقی خوانساری، آیت الله سید صدرالدین صدر، آیت الله مرعشی نجفی علاوه بر علمای طبقه دوم مانند آیت الله شیخ محمد مجاهدی، آیت الله سید احمد زنجانی، آیت الله سید محمدباقر سلطانی و امثالهم... هوادار حرکت و مدافع شهید نواب صفوی بودند. در شهرهای دیگر ایران نیز وضع به همین منوال بود، عده ای موافق و گروهی مخالف بودند، ولی خوشبختانه این مخالفت ها در حد تفسیق و تکفیر و اتهام زنی عقیدتی و تخریب حیثیتی نبود.

* دیدگاه آیت الله العظمی بروجردی درباره حرکت گروه فدائیان اسلام چه بود؟

□ دیدگاه شخصی و نخستین مرحوم آیت الله بروجردی مانند بقیه

علما و مراجع قم بود. گرچه ایشان مانند آن آقایان، تأیید رسمی و علنی نمی کردند، ولی در عمل، موافقت ضمنی ایشان روشن بود. اما متأسفانه منافقان و بعضی از وابستگان دستگاه ایشان، زمینه مخالفت را آماده کردند و با توجه به تظاهرات مستمر و یومیه و سخنرانی های تند رهبری فدائیان اسلام در صحن مطهر حضرت معصومه(س) و یا در مدرسه فیضیه، چنین القاء کردند که این اقدامات موجب تعطیلی حوزه و به هم خوردن سازمان روحانیت فعلی خواهد شد و همین القائات، همراه با تندروری بعضی از جوانان هوادار فدائیان اسلام، سرانجام باعث گردید که ذهن مرحوم آیت الله بروجردی مشوّش گردد و این عدم رضایت از روش و شیوه فدائیان اسلام موجب گردید که چند نفر از شاگردان و یا کسانی که خود را به ایشان منسوب می کردند (در رأس آنها شیخ اسماعیل ملایری و شیخ علی طاهری) به سخنرانان فدائیان اسلام در مدرسه فیضیه حمله و با چوب و چماق، شهید سید عبدالحسین واحدی و مرحوم حجت الاسلام والمسلمین سید هاشم حسینی - مرد شماره 3 فدائیان - و عده ای دیگر را مضروب و مجروح و سرکوب و از مدرسه بیرون کنند.

شهید نواب صفوی که در تهران بود، به سرعت به قم آمد و با مراجع تماس گرفت... و در نهایت تصمیم گرفتند که فعالیت فدائیان اسلام در حوزه علمیه قم، محدود شود و فقط جنبه تعلیماتی و فرهنگی داشته باشد. البته ارزیابی کامل و تحلیل زوایای این قضیه نیاز به فرصت بیشتری دارد تا حقیقت آن طور که بود روشن گردد.

* دیدگاه حضرت امام خمینی(ره) درباره گروه فدائیان اسلام چه

□ امام خمینی قدس سره شاید قبلاً با برخی از روش های آنان موافق نبودند ولی بی تردید از بزرگ علمایی بودند که خواهان موفقیت فدائیان اسلام بودند، اما شرایط اجازه نمی داد که به طور علنی به دفاع پردازند، به ویژه که ایشان احترام خاصی به مقام مرجعیت آیت الله بروجردی داشتند و رنجش ایشان باعث گردید که امام نیز نقیماً یا اثباتاً در این امر دخالت نکنند؛ البته در جریان محکومیت شهید نواب صفوی به اعدام در دادگاه نظامی رژیم شاه، طبق اظهار منسوبین نزدیک و اعضای خانواده ایشان، حضرت امام قدس سره اقدام لازم را به عمل آوردند و به نزد آیت الله بروجردی رفتند، ولی متأسفانه به علت اخلاص بعضی از پیشکاران! بیت مرجعیت، وساطت ایشان به نتیجه مطلوب نرسید.

من به خاطر دارم که در همان زمان همراه مرحوم حجت الاسلام والمسلمین شیخ رضا گلسرخی که خود از اعضای فدائیان اسلام بود، در این رابطه به خدمت امام خمینی رسیدیم و موضوع جدی بودن اعدام را مطرح ساختیم، حضرت امام فرمودند: «من به وظیفه خود عمل کرده ام، شما آقایان هم به وظیفه خود عمل کنید و اقدام نمایید بلکه ان شاء الله فرجی حاصل شود.» در اینجا مرحوم گلسرخی، با لحن تندی راجع به بیت آیت الله بروجردی خواست مطلبی را مطرح کند که امام بلافاصله فرمودند: «شما به این و آن چه کار دارید؟ خودتان اقدام کنید.» و در واقع اجازه ندادند که مسأله، به نوعی برخورد با مرجعیت بکشد! و این روش کلی ایشان نسبت به همه مراجع بود.

* درباره روابط آیت الله کاشانی و گروه فدائیان اسلام نقل قول های متفاوتی شنیده می شود، این روابط در مقاطع مختلف به چه شکل بوده است؟

□ فدائیان اسلام و رهبری آن، شهید نواب صفوی و شهید سید عبدالحسین واحدی، با توجه به انگیزه ها و معتقدات دینی خود، حتی قبل از جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت، در خدمت آیت الله کاشانی بودند. عکس ها و اسناد موجود نشان می دهد که به اصطلاح «پاتوق» فدائیان اسلام، بیت آیت الله کاشانی بود و شهید نواب صفوی یکی از سخنران های اجتماعات سیاسی بیت آیت الله کاشانی به شمار می رفت. در جریان اوج مبارزات نهضت ملی شدن صنعت نفت هم باز فدائیان اسلام در بست در خدمت و در اختیار اهداف نهضت بودند که در واقع از اهداف نخستین خود آنها بود، تا آنجا که شهید نواب صفوی در همان سال 27 و در بیانیه یا مانیفست جمعیت فدائیان اسلام، قبل از پیدایش نهضت و ظهور آقای حسین مکی و شادروان دکتر فاطمی، خواستار ملی شدن نفت می شود و می نویسد: «... نفت و هر چیز دیگر ایران، سرمایه ملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران بوده و هیچ بیگانه ای را حق تصرف در آن و تجاوز بدان نبوده و نیست و نخواهد بود... ملت مسلمان ایران بایستی نفت و هر سرمایه دیگر خود را در هر کجای ایران، غرب و شرق و جنوب و شمال و در هر نقطه از نقاط و طنش ایران یا خانه پیروان آل محمد، باشد خود به بازوی توانای خود به یاری خدای توانا استخراج و تصفیه نموده و به هر اندازه که مصرف داخلی دارد برداشته و زیادی آن را به هر مملکتی که بهتر

خرید، بفروشد...». بنابراین، فدائیان اسلام، در این برنامه و در راستای اهداف ضد استعماری دیگر، هوادار آیت الله کاشانی و همکار جبهه ملی و دیگران بودند، تا آنجا که برادر عزیزمان آقای مهندس عزت الله سحابی، در مصاحبه ای نقش آنان در ملی شدن صنعت نفت را، بیشتر از همه معرفی می کند و بعد می افزاید که شهید نواب صفوی، مشکل مملکت را شخص شاه می دانست و می خواست او را از میان بردارد، ولی مخالفت آیت الله کاشانی و دکتر مصدق و بقیه اعضای جبهه ملی، مانع از آن کار شد و البته بعدها وقتی دکتر مصدق متوجه این نکته شد که متأسفانه دیر شده بود! گفته های مهندس سحابی مفصل است. برای آگاهی از متن کامل آن به کتاب جدیدالانتشار برادر عزیزمان جناب محمدجواد حجتی کرمانی، به نام «آموزگار من؛ نواب» مراجعه شود. به هر حال پس از برطرف کردن مانع اصلی ملی شدن صنعت نفت که به قول آیت الله طالقانی، ژنرال رزم آرا بود، به تنها شرط فدائیان اسلام که اجرای احکام اسلامی بود، عمل نشد و به تعبیر آقای سحابی، جبهه ملی به وعده خود وفا نکرد! ولی به نظر من حتی بدتر از آن کرد و با دستگیری شهید نواب صفوی و زندانی کردن او به مدت 20 ماه تمام! در واقع در جریان مذهبی نهضت، که پشتیبان اصلی جبهه ملی بود، اختلاف انداخت و فدائیان اسلام ضمن جدایی از جبهه ملی و دکتر مصدق، نسبت به آیت الله کاشانی هم بدبین شدند، تا آنجا که بعضی از اعضای فدائیان اسلام آیت الله کاشانی را هم در بازداشت شهید نواب صفوی مسئول دانستند. البته من بعدها این موضوع را از مرحوم آیت الله کاشانی پرسیدم، ایشان گفتند: «من بارها برای آزادی نواب صفوی

اقدام کردم. دکتر مصدق و وزیر کشور، آقای امیرعلائی، را خواستم و اخطار نمودم، ولی آنها گوش به حرف من ندادند. شاید هم هدفشان آن بود که جبهه ما را تضعیف کنند و به حکومت خود ادامه دهند، غافل از آنکه بدون پشتوانه مردمی، نمی توان به حکومت ادامه داد.»

باید گفت که نخست روابط فدائیان با آیت الله کاشانی بسیار صمیمانه و فداکارانه بود و حتی ایشان را مرحوم نواب «پدر فدائیان» می نامید، ولی اخلاص گری های بعضی از اعضای جبهه ملی، - که حتی اخیراً در کتاب های خودشان هم آمده است - باعث گردید که روابط بین آیت الله کاشانی و فدائیان تیره شود و در واقع بدینوسیله عوامل اصلی و نیروهای مقتدر آیت الله کاشانی کنار گذاشته شدند و سرانجام کودتای ننگین 28 مرداد پیش آمد که متأسفانه نه از «تاک» نشان ماند و نه از «تاک نشان!»

آیت الله کاشانی متهم و منزوی گردید، رهبران فدائیان اسلام سرکوب و اعدام شدند، دکتر مصدق احمدآبادنشین گشت! و رژیم کودتا حاکم...! من بخشی از این مسائل را به طور مشروح، با اسناد لازم در کتاب «زندگی و مبارزه نواب صفوی» آورده ام، به امید آنکه دوستان آن را مطالعه کنند!

* سوالی است که معمولاً از جانب روشنفکران و کوشندگان سیاسی مطرح می شود، با این مضمون که در گزینش میان مجتهدینی همچون بروجردی، اصفهانی و حائری، که کناره گیری شان از سیاست خواه ناخواه به ماندگاری وضع موجود می انجامید، و روحانیون سیاسی و مبارزی همچون کاشانی و نواب صفوی، که خواهان شرکت گسترده روحانیون در سیاست و چیرگی ایشان بر ساختارهای حکومتی بودند، کدام روش را باید برگزید؟

□ بی تردید روش مراجع و بزرگانی چون: آیت الله اصفهانی، آیت الله حائری یزدی و آیت الله بروجردی، «روش موقت و مصلحتی» برای حفظ و بقای حوزه ها و سازمان روحانیت، در قبال روش سرکوبگرانه و تخریبی رژیم های حاکم وقت و عناصری مانند «رضاخان» بود، وگرنه اصل کلی در مبانی اسلامی، با توجه به سیره پیامبر اکرم و روش ائمه هدی، وجوب شرکت در اصلاح همه امور مسلمین و اهتمام به وضع آنان است و کسی که اهتمام به امر مسلمین نداشته باشد، در لسان حدیث «غیر مسلم» خوانده می شود. پس در اصل موضوع، اختلافی در بین نیست؛ اما شیوه و عملکرد متفاوت شخصیت هایی چون آیت الله کاشانی و شهید نواب صفوی - و ده ها

ص: 74

نمونه دیگر - باید با توجه به همان اصول، و با در نظر داشتن شرایط زمان و مکان ارزیابی شود. بدین ترتیب پاسخ پرسش های دوستان روشنفکر روشن می شود که: اصلی کلی در اسلام، طبق موازین و مبانی و تعلیماتی که در منابع اسلامی - قرآن و حدیث - موجود است، دخالت در امور کشورداری و اصلاح جامعه و بهبود بخشیدن به وضع کلی زندگی مردم، يك واجب حتمی است و این امر بدون دخالت در امر حکومت و سیاست، تحقق پذیر نیست.

به عبارت دیگر اسلام همچون مسیحیت، فقط به جنبه روحانی انسان توجه ندارد که اگر سیلی به صورت راست او زدند، احتراماً صورت چپ خود را هم جلو بیاورد تا سیلی دیگری نخورد! و یا اگر عبایش را بردند قبایش را هم بینشد! بلکه از دیدگاه اسلام دفاع از حق و مقابله به مثل در صورت تجاوز، یکی از ضروریات است و تحقق این امور، بدون دخالت در سیاست امکان پذیر نخواهد بود. البته در مورد شرکت گسترده روحانیون در سیاست و چیرگی بر ساختارهای حکومتی، دیدگاه ها حتی در میان علما و فقهای معتقد به شرکت در امور، یکسان نیست و همه آنها هوادار چیرگی کامل بر ساختارهای حکومتی نیستند، ولی اصل کلی دخالت را قبول دارند؛ و بحث درباره کیفیت امر، در کتب فقهی به تفصیل آمده و مورد بررسی قرار گرفته و نتیجه اجتهادی هر يك از دو گروه، مورد احترام خواهد بود.

* تفاوت دیدگاه های نواب صفوی (وفدائیان اسلام) و آیت الله بروجردی در مورد تشکیل حکومت اسلامی و مبنای اختلافات، دلایل طرفین و مستندات عرفی و شرعی هر يك را چگونه می بینید؟

□ دیدگاه های مراجع تقلید، از جمله مرحوم آیت الله بروجردی در

مورد تشکیل حکومت اسلامی، با دیدگاه های شهید نواب صفوی، قاعدتاً یکی است، چون اختلافی در مبانی اندیشه، وجود ندارد بلکه مسأله روش ها، شرایط، امکانات و مصالح اسلام و مسلمین مطرح است که به طور طبیعی دیدگاه ها در بین خود مراجع هم یکسان نیست. نمونه زنده آن مسأله اقدامات امام خمینی و واکنش های منفی بعضی از مراجع و علما، در مراحل نخستین است. البته باز در مسأله شکل حکومت، اختیارات فقیه، نوع شرکت در امور سیاسی و تصرف ساختارهای دولتی و... آرا و فتاوی همه علما یکی نیست و هر کدام، دلایل و براهین خود را دارند و با توجه به مستندات معتبر نزد خود، نظر می دهند که باز مسأله برمی گردد به نوع اجتهاد و چگونگی استنباط احکام؛ و البته تفصیل این امور در يك گفتگوی کوتاه نمی گنجد!

* مشی مبارزات فدائیان اسلام تا چه میزان مطابق با شرع مقدس بود؟ آیا مبارزه مسلحانه را می توان مطابق با شرع دانست؟

□ مشی مبارزات سیاسی فدائیان اسلام در کلیت خود، مطابق با موازین شرعی و قانونی است و ظاهراً در يك «مبارزه سیاسی» از دیدگاه اندیشه اسلامی، روش ها باید مطابق موازین باشد. یعنی مبارزه باید منطقی، قانونی، اخلاقی و انسانی باشد. در این مسیر، توسل به شیوه های غیر منطقی و غیر اخلاقی از قبیل تخریب دیگران، سیاه نمایی، تمامیت خواهی؛ انحصارگرایی و خودبرتربینی و... هرگز شرعی نمی تواند باشد و بی تردید مورد قبول هیچ يك از علما و مراجع عظام هم نیست.

روش نخستین فدائیان اسلام، همکاری با همه جریان های سیاسی

ضد استعماری - ضد استبدادی بود و می بینیم که در این راستا فدائیان اسلام، به قول مهندس سحابی به گروه عامل یا گارد ضربت جبهه ملی تبدیل می شود و در همه امور، از فعالیت آنان پشتیبانی می کند و در راستای همین مبارزه سیاسی مسالمت آمیز، باز می بینیم که شهید نواب صفوی برای ورود به پارلمان، کاندیداتوری خود را از «قم» پذیرفت. ولی بعد، چون با مخالفت دیگر برادران، در مرکزیت رهبری رویه رو شد، اعلام انصراف کرد. پس در اصیل بودن مبارزات سیاسی فدائیان اسلام تردید نیست و در کلیت امر هم اختلافی نمی توان یافت. می ماند مسأله مبارزه مسلحانه و مشروعیت آن که باید دید اتخاذ این روش، روی چه اصل و میزانی است. البته باید اشاره کنم که در چنین مجالی، نمی توان وارد بحث های عمیق و استدلالی فقهی شد و دیدگاه ها و فتاوی علما و مراجع را نقل و مورد بررسی یا نقد قرار داد و ظاهراً آنچه که در موضوع این گفتگو مطرح است اشاره به شرعی بودن مشی مبارزه مسلحانه فدائیان اسلام است. در این زمینه باید نخست به يك نظریه مورد اجماع در میان فقهای شیعه، آنطور که در کتب فقهی قدما و متأخرین به روشنی مطرح است، اشاره شود و آن مسأله «جهاد» و «دفاع» است. در امر «جهاد» ابتدایی، شاید اجماع فقهای شیعه بر این باشد که در زمان عدم حضور امام، اقدام به آن جایز نیست؛ ولی در امر «دفاع» در صورت تهاجم به بلاد مسلمین، فتاوی همه فقها باز یکی است: وجوب دفاع، بر هر زن و مرد، کوچک و بزرگ، و بدون اجازه فقیه یا حاکم شرع مورد تأکید قرار گرفته است. حالا باید دید که دیدگاه و یا اجتهاد رهبری فدائیان اسلام در این رابطه چگونه بود؟

به نظرم بهتر است در اینجا، متن نوشته شهید نواب صفوی را که در کتاب: «فدائیان اسلام؛ تاریخ، عملکرد و اندیشه» آورده ام، نقل کنم که در واقع نظریه فدائیان اسلام را به طور شفاف و روشن، تبیین می کند. شهید نواب صفوی در استدلال فقهی به مشی مسلحانه چنین می نویسد:

«... برای روشن شدن اذهان عموم مردم و آشنایی جامعه به علت کشتن هژیر و امثال او ناگزیریم که از دو نظر مطلب را مورد دقت قرار دهیم: 1- از نظر شرع و دین خدا؛ 2- از جهت عرف و اجتماع. و بایک تحقیق فقهی کوتاه این مسأله و معضل را حل کرده و موجبات عرفی و اجتماعی آن را هم به اختصار ذکر می کنیم: فرع ششم از فروع دهگانه اسلام جهاد است که در کتب فقهی آن را به دو نوع تقسیم کرده اند: 1- جهاد ابتدایی؛ 2- جهاد دفاعی. که جهاد دفاعی را «دفاع» هم می گویند. جهاد ابتدایی که به معنای لشکرکشی قشون اسلام به ممالک کفر برای هدایت و تسلیم آنها در برابر اسلام است، در زمان غیبت امام علیه السلام ممنوع بوده و جایز نیست. ولی جهاد دفاعی یا دفاع، در همه ازمه واجب و فطری است و اکنون به تشریح تقسیم بندی دفاع در اسلام می پردازیم: اسلام می گوید که اگر به مال مسلمانی هجوم شد بایستی دفاع کند و مال خود را بازستاند تا زمانی که خطر برای جانش پیش نیاید و زمانی که به جانش هجوم شد بایستی به دفاع پردازد تا موقعی که دین و ناموسش در خطر نیفتاده باشد و آن هنگامی که دین و ناموس فرد یا اجتماعی در معرض هجوم واقع شد، بایستی جان و مال را در این راه فدا نمود. پس طبق این تقسیم، دین و ناموس یعنی اعتقاد و ایمان و عفت بشر که فوق هر چیزی است، از نظر ارزش و اهمیت در

درجه اولی و جان و حیات انسان در مرتبه ثانی و مال و ثروت رتبه سوم را حائز است. پس دفاع، از ضروریات و مسلمات دین مقدس اسلام است و ضروریات، احکامی را گویند که احتیاج به تقلید نداشته باشد و تشخیص هجوم و نحوه دفاع در برابر آن چون از «شبهات موضوعیه» است با شخص مسلمان آگاه و مطلع است. تا اینجا معلوم شد که دفاع در برابر هجوم به مال و جان و همچنین «دین و ناموس» (که از نظر اهمیت در یک ردیف هستند) بر مسلمانان واجب است...

فدائیان اسلام معتقدند که از دیرباز به مال، جان، ناموس و دین مسلمانان از طرف کفار و اجانب هجوم شده است؛ هجوم به مال با دستبرد به معادن زیرزمینی و غیره شروع گردیده و هجوم به جان با کشتن رجال مسلمان و آزاده پایه گذاری شده و هجوم به دین و ناموس مسلمانان هم با تعطیل عمدی احکام و دستورات اسلام یعنی با کنار گذاردن قوانین اجتماعی، قضایی، سیاسی و اقتصادی اسلام و وضع قانون در برابر آن به عمل آمده است. البته نحوه هجوم به مال با دزدیدن آن و هجوم به جان با نابودی آن و هجوم به دین هم با تعطیل احکام و دستوراتش است.

بنابر مطالب فوق، فدائیان اسلام دفاع در برابر هجوم وارده را بر خود واجب دانسته و معتقدند که در این هجوم ها که از طرف کفار نسبت به مسلمانان شده، بعضی از کارگردانان مملکت، آلت دست بیگانه قرار گرفته و سپر کفار واقع شده اند و چون آلت اجرا اینها هستند بایستی با دفع آنها هجوم را دفع کرد.

روی این زمینه و استدلالات، فدائیان اسلام اعتقاد داشته اند روزی

که دفع هجوم باعث هجوم شدیدتری نشود و مملکت و اجتماع دستخوش توفان حوادث مضر سیاسی نگردد، بایستی قیام کرد و ایادی بیگانه و هجومش را دفع نمود، به هر حال از نظر شرعی متکی به اصل مسلم «دفاع» که از ضروریات دین است، می باشند.»⁽¹⁾

این دیدگاه کلی فدائیان اسلام و شهید نواب صفوی در زمینه مبارزه مسلحانه و چگونگی تشریح و علل اقدام آنان است که در سال 1334، در مجله «خواندنی‌ها» در ضمن ارائه خاطرات - از پیدایش سازمان فدائیان اسلام و نوع اندیشه و تفکر آنان - منتشر شده است.

اتفاقاً همین نظریه را، شهید نواب صفوی در زمان محاکمه در دادگاه نظامی رژیم شاه نیز در پاسخ سرتیپ «کیهان خدیو» بازجوی دادستانی ارتش، که خواستار بیان «آخرین دفاع» در مورد اتهام «توطئه بر هم زدن اساس حکومت و تشکیل جمعیتی که مرام و رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران است»، بیان می دارد که خلاصه ای از آن را که در واقع يك سند تاریخی صادر شده در بحرانی ترین شرایط و پس از شکنجه‌ها و فشارها است، نقل می کنیم:

پاسخ مکتوب به سرتیپ کیهان خدیو:

«چون قانون اساسی ایران متکی بر قوانین قرآن و اسلام است و تصریحات اکیدی دارد بر اینکه مملکت ایران، مملکت رسمی اسلامی است و نیز شاه باید مروج مذهب شیعه باشد و قوانین مصوبه مجلس بایستی هیچگونه مابینت و مخالفتی با قوانین اسلام نداشته باشد، بنابراین

ص: 80

1- . فدائیان اسلام؛ تاریخ، عملکرد و اندیشه، چاپ سوم، 1393، صص 88 - 90.

هر قانونی که برخلاف اسلام باشد ملغی و غیر قانونی است و وظیفه هیأت حاکمه، اجرای قوانین اسلام در مملکت بوده و در غیر این صورت رسمیت و قانونیت ندارد. و می بینیم که شعائر اسلامی همگی از میان رفته و شدیدترین هجوم علیه اسلام رایج است و این هجوم سال هاست از طرف هیأت حاکمه رایج شده که هیچ سابقه نداشته است. بنابراین شخص شاه و هیأت حاکمه عموماً مهاجمین شدیدی علیه اسلام بوده اند و بنابراین از نظر قانون اساسی، قانونی نیستند و رسمیت ندارند. در مقابل این هجوم همه جانبه هیأت حاکمه، اسلام و قانون اساسی دفاع را بر هر مسلمان عاقل و مکلفی واجب نموده است و از اول و آغاز هم جزو ضروریات اسلام، دفاع را قرار داده است و «ضروری» هم آن حکمی است که احتیاجی به فتوای مجتهد نداشته و به استنباط و فتوا ابداً بستگی ندارد. پس کسی که برای دفاع از قوانین اسلام، علیه حکومت یا شخص شاه، فعلی انجام داده، انجام وظیفه واجب نموده است. بنابراین من و برادران دینی نزدیکم با کمال وضوح و روشنی، سال ها و ماه ها و هفته ها تذکر داده و کتاب ها نوشته و گفته ایم قوانین اسلام را اجرا کنید و هر چه بیشتر گفتیم، کمتر نتیجه گرفتیم. به ناچار برای انجام وظیفه دفاعی واجب، قدم های خیلی کوچکی برداشتیم. سید مجتبی نواب صفوی.»

البته این خلاصه ای از متن آخرین دفاع شهید نواب صفوی در دادستانی ارتش است و همانطور که ملاحظه می شود، از لحاظ مبانی فقهی تکیه ایشان بر همان اصل وجوب دفاع از اسلام، در برابر هر مهاجمی است در هر مقامی که باشد.

مبارزات مسلحانه فدائیان اسلام چه تأثیری در فضای سیاسی و اجتماعی آن زمان داشت؟ وجوه مثبت و منفی این نوع مبارزه به لحاظ سیاسی و اجتماعی را چگونه می بینید؟

□ مبارزات مسلحانه فدائیان اسلام با قتل کسروی شروع شد که مدعی پیامبری بود. از آنجا که مباحثات مفصل شهید نواب صفوی با کسروی منتج به نتیجه نشد و کسروی به گمراه گرایی خود ادامه داد، این اقدام انجام شد و بی تردید اگر در آن هنگام این اقدام به عمل نمی آمد، ما امروز شاهد يك پدیده ساختگی دیگری به نام «پاکدینی»! در کنار بابی گری و بهائی گری بودیم... اقدام به اعدام «حسین علاء» نخست وزیر شاه نیز که عازم بغداد برای انعقاد قراردادی در ضمیمه کردن ایران به پیمان آمریکایی «بغداد» بود، بی تردید دارای آثار مثبت فراوانی بود. گرچه بعضی از تاریخ نویسان معاصر ملی گرا یا سلطنت طلب و یا چپ نما این اقدامات را «ترور کور» می نامند، ولی حقیقت غیر از این است. مرحوم آیت الله طالقانی که در صفا و صدق و خلوص او کسی تردید ندارد، در سخنرانی معروف خود در احمدآباد، صریحاً اعلام کرد که «مانع اصلی ملی شدن صنعت نفت را فدائیان اسلام از میان برداشتند.»

در نتیجه اعدام انقلابی ژنرال رزم آرا و عبدالحسین هژیر وزیر دربار، نتایج انتخابات قلابی شاهانه، لغو و باطل اعلام شد و شرایط برای به قدرت رسیدن حکومت جدید فراهم گردید و شاه هم مجبور شد که وضع موجود را بپذیرد. و آخرین اقدام گرچه به نتایج زودرس مطلوب نرسید، ولی این حقیقت را ثابت کرد که با وجود حکومت سرنیزه و

سلطه رژیم کودتا، مقاومت علیه سلطه استعمار و ایادی آن ادامه دارد و اگر امروز نشد، روز دیگری ثمره آن ظاهر خواهد شد، که شد!

من در پاسخ مشروح سؤال شما، ترجیح می‌دهم خلاصه مطالبی را از قول برادر عزیزمان جناب مهندس عزت‌الله سحابی نقل کنم که باز در ایمان و خلوص و صداقت و اخلاق انسانی وی، کسی تردید ندارد. آقای مهندس سحابی در مصاحبه مشروح خود در ویژه‌نامه روزنامه «اطلاعات»⁽¹⁾ که به همت سرکار خانم الهه کولایی و خانم فاطمه حسینی تهیه و تنظیم شده بود، چنین می‌گوید:

«... نواب به این نتیجه رسید که مسأله ایران با ترور کسروی خاتمه نمی‌یابد، بلکه مسأله عمیق‌تر است و باید به خود استعمار پردازد. او از سال 27 در حرکات سیاسی ضد استعماری که در شکل مبارزه نفت متجلی شده بود، حضور فعال یافت و در جلسات تهیه مقدمات تشکیل جبهه ملی شرکت نمود. در تحصن دکتر مصدق و همراهانش در دربار باز هم فدائیان اسلام حضور فعال داشتند و مرحوم سید حسین امامی از فدائیان تربیت شده نواب، عصای دست مصدق بود. در انتخابات مجدد دوره 16، فدائیان دخالت مؤثر داشتند و در واقع گارد ضربت و عامل فعال جبهه ملی، آن موقع همین فدائیان بودند. اداره انتخابات و حفاظت از صندوق‌های رأی را نیروی عملی آنان می‌گرداند والا افراد جبهه ملی اهل آن جور کارها نبودند. آنها روشنفکرانی اهل بحث و مباحثه بودند، ولی فدائیان اسلام اهل مبارزه و عمل بودند. نواب صفوی و

ص: 83

1- . ضمیمه اطلاعات، مورخ 27 دی ماه 1359، صفحه 6.

دوستانش مشکل اصلی ایران را در وجود شاه می دیدند و نظر او مبارزه با دربار بود ولی جبهه ملی، مرحوم کاشانی، دکتر مصدق و دیگران، رزم آرا را مشکل اساسی می دانستند. نواب سرانجام تسلیم نظر آنها شد و قرار شد رزم آرا توسط فدائیان از میان برداشته شود و پس از آن راه برای بالا آمدن جبهه ملی، ملی شدن صنعت نفت و یک گام به پیش علیه استعمار انگلیس برای ملت ایران برداشته شد. در این موقع بین نواب صفوی و جبهه ملی اختلاف ایجاد شد. فدائیان معتقد به ادامه مبارزه علیه شاه بودند ولی جبهه ملی این را مصلحت نمی دانست. دکتر مصدق و مرحوم کاشانی هم این اعتقاد را داشتند. همه اعضای جبهه ملی جز نریمان، خواهان مبارزه در چارچوب قانون بودند؛ یعنی کاری با دربار نداشته باشیم. البته بعدها خود مرحوم دکتر مصدق به این مسائل پی برد که نمی توان با استعمار جنگید و پایگاه های داخلی اش را کاری نداشت.»

پس از کودتای ننگین 28 مرداد، علی رغم ظلم و ستمی که بر شخص نواب صفوی و فدائیان اسلام در دوران حکومت جبهه ملی رفته بود، نواب از نهضت مقاومت ملی خواستار همکاری برای مبارزه با حکومت کودتا شد. اینجانب که در آن دوران با نهضت مقاومت ملی همکاری هایی داشتم در جریان امر قرار گرفتم. از آقای مهندس سحابی که از اعضای نهضت مقاومت بود خواسته شد که ترتیب ملاقات شهید نواب صفوی با مرحوم مهندس بازرگان، که رهبری نهضت مقاومت را به عهده داشت، داده شود... درباره آن ملاقات، آقای مهندس سحابی می نویسد: «در آن ملاقات مرحوم خلیل

طهماسبی، نواب صفوی، مهندس بازرگان و من حضور داشتیم. نواب به مهندس بازرگان گفت: ما در اختیار شما هستیم، اگر شما بتوانید یکی از برادران ما را در باغمقر حکومت زاهدی - باغ قیطره - به عنوان کارگر وارد کنید ما ترور او را تعهد می کنیم. این مطلب در آن جلسه مورد قبول واقع شد ولی به واسطه اینکه مشی نهضت مقاومت ملی ترور نبود، این توافق به جایی نرسید. نواب علی رغم ضرباتی که در دوره حکومت جبهه ملی خورده بود، - هم از مرحوم کاشانی و هم از دکتر مصدق - وقتی فهمید حکومت مصدق ضد استعمار بوده، علی رغم رفتارهایی که با او شده بود، از آنها حمایت کرد. این امر اخلاص و صداقت انسان مسلمان و انقلابی را نسبت به «راه» نشان می دهد. این رفتار نواب باید برای ما سرمشق باشد.»

به هر حال، این اشاره ای کوتاه به حقیقت ماجرا بود. امید آنکه سرانجام روزی با استناد به 6 هزار سند باقیمانده درباره فدائیان اسلام، حقایق تاریخی آن دوران و چگونگی نقش فدائیان اسلام و رهبری آن، روشن گردد.

* آیا تصمیم گیری های خرد و کلان در جمعیت فدائیان اسلام، مبتنی بر خرد و باور جمعی بود یا بیشتر فردمحور بود؟

□ تصمیم گیری درباره اغلب یا همه اقدامات خرد و کلان در جمعیت فدائیان اسلام، بر اساس مشورت اعضای رهبری که مرکب از یاران و برادران نزدیک شهید نواب صفوی، همچون: سید عبدالحسین واحدی، سید هاشم حسینی، خلیل طهماسبی، سید محمدعلی لواسانی و دیگران بود، اتخاذ می شد و البته با توجه به موقعیت ویژه شهید نواب

صفوی، تصمیم گیری نهایی وی، مورد قبول همه اعضا قرار می گرفت، گرچه در مواردی هم، مانند قبول کاندیداتوری شهید نواب صفوی از قم، علی رغم پذیرش ایشان، به علت مخالفت اعضای رهبری ملغی شد و این خود نشان می دهد که تصمیم ها به حالت فردی و بدون مشورت انجام نمی گرفت.

* شائبه همراهی فدائیان اسلام و نواب صفوی با برخی از نیروهای مشکوک در جریان: نهضت ملی شدن صنعت نفت، کودتای 28 مرداد و دوران اختناق پس از کودتا تا هنگام پیروزی انقلاب را چگونه می توان توضیح داد؟

□ تعبیر «همراهی» فدائیان اسلام یا شهید نواب صفوی با برخی از «نیروهای مرموز و مشکوک» در دوره های متفاوت فعالیت آنان به نظرم تعبیر و عنوان صحیحی نیست. انسان های مخلص و صادق و پاکباز و آماده هر نوع جانبازی در دفاع از اسلام و مسلمین، چگونه می توانند با نیروها و یا افراد مرموز و مشکوک همکاری و یا همراهی داشته باشند؟ البته اگر گفته شود که عناصری توانسته بودند در سازمان فدائیان اسلام با ظاهرسازی و گذاشتن ریش و کلاه پوستی! نفوذ کنند، این امر هیچ بعید نیست و در هر سازمان و حزب و تشکیلاتی هم امکان وقوع آن وجود دارد، ولی این يك نوع خیانت مخفی از سوی عامل نفوذی است و نمی توان آن را نوعی «همراهی» نامید. چون در صورت افشای این امر، بی تردید فرد خائن، در هر تشکیلاتی، طرد می شود تا چه رسد به فدائیان اسلام.

اصولاً در مورد فدائیان اسلام هم با توجه به اینکه اهداف آنها جز

«اجرای شریعت اسلامی» چیز دیگری نبود، و هیچگونه فعالیت اقتصادی و سود مادی و یا درآمد ویژه! در کار نبود، به طور طبیعیعامل نفوذی نمی توانست انگیزه ای برای شرکت در این نوع فعالیت داشته باشد و اگر مأموریتی هم از بیرون به او محول می گردید، میدانی برای اجرای آن نداشت.

در جریان ملی شدن صنعت نفت و مبارزات نهضت ملی، دیدیم که فدائیان، همراه اصلی جبهه ملی، آیت الله کاشانی و نهضت بودند. پس از کودتای 28 مرداد هم، طبق اسناد موجود، عملکرد رهبری، بر ضد اهداف کودتا بود، گرچه در اوایل، به خاطر ظلمی که در دوره حکومت ملی گراها بر آنها روا داشته شده بود، خوشحال بودند، ولی خیلی زود، پس از کشف ماهیت حکومت کودتا، از آن روی برگرداندند و به یاری برادران در نهضت مقاومت و غیره پرداختند و حتی به ملاقات آیت الله کاشانی رفتند تا بلکه به نحوی مبارزه را ادامه دهند.

در دوران اختناق پس از کودتا هم نخستین کسانی که علیه آن و هیأت حاکمه اعلامیه دادند، و در کیهان نیز چاپ شد، فدائیان اسلام بودند. بعد هم که برای جلوگیری از شرکت ایران در پیمان خائنانه بغداد، وارد عمل شدند منجر به اعدام اعضای اصلی و رهبری شد و پس از آن، تا پیروزی انقلاب اسلامی هم که البته دیگر فدائیان اسلامی وجود نداشت که عناصر مرموز و مشکوک بتوانند با آنها همراهی کنند! و پس از انقلاب هم عناصری که خود را به عنوان رهبر فدائیان

اسلام و یا ادامه دهندگان راه شهید نواب صفوی معرفی می کردند نه تنها سابقه ای در فدائیان اسلام نداشتند، بلکه اصولاً فاقد صلاحیت لازم برای رهبری بودند که به همین دلیل هم هرگز مورد استقبال مردم قرار نگرفتند و علی رغم ادعاها در ادامه راه نواب دیدیم که به سرعت فروکش کردند.

* نحوه عضوگیری و یارگیری فدائیان اسلام چگونه بود؟

□ عضوگیری و یارگیری در فدائیان اسلام به هیچ وجه سیستماتیک و تشکیلاتی نبود. برادرانی که به عنوان هوادار خود را در اختیار جمعیت می گذاشتند و در کارهای خیر و اجتماعی یا مسائل فرهنگی با آن همکاری داشتند، به عنوان عضو یا سمپات شناخته می شدند، بدون آنکه کارت عضویتی برای آنها صادر شود یا پرونده ای تشکیل گردد و یا امور دیگری که در احزاب دیگر مرسوم است، انجام گردد. زعامت کلی دینی، فکری و سیاسی جمعیت فدائیان اسلام در درجه اول به عهده شهید نواب صفوی بود؛ ولی در امور تقلید مذهبی، آنان از مرحوم آیت الله سید صدرالدین صدر، تقلید می کردند و باقیمانندگان آنها هم بعدها به تقلید از امام خمینی روی آوردند که داستان آن، نیاز به تفصیل دارد.

* آیا فدائیان اسلام برنامه مدون و یا به اصطلاح مانیفستی که نشان دهنده اهداف و برنامه های آن ها باشد، داشتند یا آن هم غیرتشکیلاتی بود؟

□ شاید نخستین سازمان و جمعیت سیاسی - اسلامی که در دوران پهلوی، مانیفست خاص خود را منتشر کرد، فدائیان اسلام بود که با

انتشار کتاب «اعلامیه فدائیان اسلام» یا کتاب «رهنمای حقایق» اهداف خود را رسماً اعلام داشته و شکل حکومت مورد نظر خود را ترسیم نمودند و در همین کتاب که در سال 1327 تنظیم و یک سال بعد چاپ گردید، تکلیف نهادهای اجتماعی، مدنی، سازمان های دولتی و وزارت خانه ها کاملاً روشن و حتی رنگ و نوع پرچم نیز مشخص شده بود و در این کتاب، قبل از پیدایش نهضت ملی شدن صنعت نفت و جبهه ملی، شهید نواب صفوی رسماً خواستار ملی شدن صنعت نفت و همه منابع طبیعی کشور شده بود. در حالی که بعضی از رهبران اصلی جبهه ملی بعدی - طبق مستندات موجود در مجلس - مخالف لغو قراردادهای خارجی و خواستار احترام به قوانین بین المللی بودند!

البته بعدها، شادروان دکتر فاطمی و یا مرحوم حسین مکی هم به عنوان مقامات رسمی، خواستار ملی شدن صنعت نفت شدند که ماجرای آن را همگان می دانند؛ ولی به نظر اینجانب نخستین مطرح کننده ضرورت ملی شدن نفت در ایران، شهید نواب صفوی، در کتاب «رهنمای حقایق» بود.

* گفته می شود که شهید نواب صفوی پس از آزادی، سفری به کشورهای عربی: مصر، عراق، سوریه و اردن نمود و در این سفر مورد استقبال شدید جریان های اسلامی بویژه اخوان المسلمین قرار گرفت. می شود توضیحی در این زمینه ارائه دهید؟

□ البته شهید نواب صفوی مدتی قبل از کودتای 28 مرداد و پس از آنکه 20 ماه تمام را در زندان دوستان جبهه ملی! سپری کرد، آزاد شده بود و پس از آزادی، با توجه به دعوتی که از سوی دبیر اجلاس آزادی

قدس - «شهید سید قطب» - به عمل آمده بود، سفری به کشورهای فوق کرد(1)

که آثار بسیار مثبتی در بین محافل سیاسی و اسلامی از خود به یادگار گذاشت. در کنگره قدس، سخنرانی شهید نواب صفوی همه را تحت تأثیر قرار داد و آنها را وادار به تحسین و تقدیر کرد. در دیدار با ملک حسین - شاه اردن - شهید نواب صفوی به او اخطار کرد که «کلوپ پاشا» فرمانده انگلیسی ارتش را برکنار و نیروهای مسلح را برای نبرد نهایی بر ضد اشغالگران آماده سازد. طبق نقل مرحوم شیخ علی طنطاوی - از رهبران حرکت اسلامی سوریه - بیانات شهید نواب صفوی در دیدار با سرهنگ ادیب شیشکلی، رئیس جمهور وقت سوریه، وی را به ترس و هراس انداخت و نگران آن بود که در مراجعت، به زندان منتقل شوند. در مصر، سخنرانی شهید نواب صفوی در دانشگاه قاهره برای هفتاد هزار نفر که در میدان دانشگاه اجتماع کرده بودند، غوغایی برپا نمود و آنگاه که نواب صفوی در سخنرانی خود، خواستار ملی کردن کانال سوئز و اخراج نیروهای انگلیسی از مصر شد، دانشگاه و خیابان های اطراف به لرزه درآمد و طبق نقل بعضی از اعضا و رهبری اخوان المسلمین به اینجانب (مانند مرحوم شیخ مصطفی مشهور، دکتر سعید رمضان، دکتر عزت العزیزی و...) این نوع سخنرانی همراه با شور و هیجان و خلوص و اخلاص کامل، در آن شرایط، از اهمیت ویژه ای برخوردار شد و عوامل حکومتی برای کاستن از اهمیت آن، سخنرانی را به هم زدند و شهید نواب صفوی تحت الحفظ به وزارت کشور برده

ص: 90

1- . خوشبختانه چند ماهی قبل از کودتا، در ایران نبود وگرنه بی تردید دوستان ملی گرا!!! در مورد به پیروزی رسیدن کودتا، سهمی! هم - مانند آیت الله کاشانی - نصیب ایشان می کردند!

شد و جمعیت اخوان المسلمین که میزبان نواب صفوی بود، «منحل» اعلام گردید. ولی برخوردار شهید نواب صفوی و گفتگوی او با افسران وزارت داخله باعث شد که حکومت مصر، میزبانی شهید نواب صفوی را به جای اخوان المسلمین به عهده بگیرد و حتی از او برای شرکت در مراسم رژه نظامی، به مناسبت سالگرد پیروزی حرکت افسران آزاد و طرد «ملک فاروق» از مصر، دعوت کند؛ ولی شهید نواب صفوی برای برگشت آزادی فعالیت اخوان المسلمین، چند روزی در قاهره ماند و پس از ملاقات با ژنرال محمد نجیب (رئیس جمهوری) و سرهنگ عبدالناصر (نخست وزیر) و گرفتن قول همکاری آنها با اخوان المسلمین بود که مصر را ترک کرد و به ایران بازگشت. به بخشی از آثار و نتایج مثبت این سفر، در کتاب «زندگی و مبارزه نواب صفوی» اشاره کرده ام که مراجعه به آن بی مناسبت نخواهد بود. (1)

ص: 91

1- . این کتاب چندین بار تاکنون، از سوی مؤسسه انتشارات اطلاعات تجدید چاپ شده است.

1- اذان نواب... استاد محمدرضا حکیمی

2- نگاهی به کتاب: یادواره شهید نواب صفوی علی علی زاده

3- فدائیان اسلام: از آرمان تا عمل سید قاسم یاحسینی

ص: 92

1 اذان نواب از همه گلدسته های عالم

سید مجتبی نواب صفوی یکی از عزیزترین چهره های فداکار تاریخ اسلام بود، در نیم سده اخیر. در کنار او که قرار می گرفت و سخنان آتشین - به معنای واقعی کلمه، آتشین - او را که می شنیدی، چنان تصور می کردی که در کنار یکی از مؤمن ترین و خروشنده ترین مردان صدر اسلام قرار داری، مردانی همدم پیامبر (ص) و علی (ع)، مردانی هممرده مقداد و ابوذر و...

نواب، مجسمه ای بود از حقیقت، ایمان، غیرت اسلامی و شور انقلابی. نواب چنان بود که می گفتی همه نوید های دینی را به چشم دیده است و همه امور معنوی را تجربه کرده است.

هیچگاه فراموش نمی کنم روزی را که او، به هنگام سفر به مشهد، برای بازدید طلاب مدرسه «نواب»، به آن مدرسه آمد. روزی ویژه بود.

ص: 93

مردم آگاه شده بودند که رهبر فدائیان اسلام به مدرسه ما می آید، آمدند و ازدحامی بزرگ برپا شد. رهبر فدائیان - در میان یاران با صلابت و مؤمن خود - به مدرسه آمد و پس از اندکی، در کنار پایه طاق بلند جلوی مدرس، رو به قبله، به پا ایستاد و به دیوار تکیه داد و شروع به سخن گفتن کرد. سخن او در توحید بود و توجه به ذات الهی. چنان کلمات شورانگیز او جان شنونده را مسخر می کرد، که باورها، همه را در برابر انسان مشهود می ساخت. و چنان از حتمیت آفریدگار عالم، خدای آغازها و انجام ها، سخن می گفت که گویی انسان خدا را می دید. در میان جوی اثری که از شعاع معنویت خود او پدیدار گشته بود، آن سخنان به پایان رسید و نواب نشست. پس از لحظاتی عازم بازگشت شد. از کنار حجره های مدرسه به راه افتاد. با همه خداحافظی می کرد و معانقه... و هنگامی که به ضلع شمال غربی مدرسه رسید، اذان گفتند. او نیز با صدای گیرای خود اذان گفت. سپس، روی زمین، به نماز ظهر ایستاد. چند صف نیز پشت سر او ایستادند و اقتدا کردند... در نماز حالتی عجیب داشت. ذکر رکوع و سجده و کلمات تشهدش را می شنیدم. خیال می کردم یکی از پیامبران است که نماز می خواند. لرزه ای که به هنگام ادای کلمات نماز بر اندام مردانه اش می افتاد و شور استخوان سوزی که در درون جانش می توفید، و تجسم معنوی حالت انگیزی که در سیمای قدیس وارش پدیدار می گشت، تو را، برای لحظاتی از عالم ماده و ابعاد بیرون می برد...

نماز تمام شد. دوباره به راه افتاد. با مردم صمیمانه خدا حافظی می کرد. دم مدرسه رسید. از پله هایی که مدرسه را به خیابان نادری وصل می کرد بالا رفت. انبوه جمعیت، از جمله طلاب، گرداگرد او، و در راهرو مدرسه موج می زدند. همین گونه که رو به خیابان و پشت به مدرسه از پله ها بالا می رفت، برگشت و این جمله را گفت: «نواب خاص امام زمان باشید!» طلاب را با این تعبیر، به عظمت راه و کاری که دارند، بیشتر متوجه ساخت. سپس از پله دیگری، باز چهره ملکوتی خود را برگرداند و رو به طلاب و مردم چنین گفت: «در تهجدها دعا کنید!» اصل را بر این نهاد که همه، حتماً همه، اهل تهجدند، پس در تهجدها دعا کنند. و این نکته تربیتی و سازنده دیگری بود.

در آن سفر، 9 روز در مشهد بود. آخرین شب، شب شنبه بود. در آن ایام، حرم مطهر را، چند ساعتی در اواخر شب، می بستند. او خواسته بود تا آن شب شنبه، آخرین شبی که در مشهد بود، ترتیبی بدهند که بتواند تا صبح در حرم بماند. چنین کردند و آن شب تا صبح در حرم ماند و به عبادت و تهجد پرداخت.

با اینکه نواب عمر زیادی نداشت، عالمان سالمند نیز به او احترام می گذاشتند و قداست و ایمان و شجاعتش را بزرگ می داشتند. عالمانی مانند شیخ هاشم قزوینی (م - 1381 هـ-)، شیخ مجتبی قزوینی (م - 1386 هـ-)، و شیخ علی اکبر الهیان تنکابنی (م - 1380 هـ-)، نام او را با شور و گرمی می گفتند و می شنیدند.

شیخ علی اکبر الهیان، از علمای بزرگ بود، اهل علوم باطنی و مشاهدات و کرامات، با عمری در حدود 70 سال و دارای پیکری نحیف و تحلیل رفته از عبادات و ریاضات، یکبار از او شنیدم که گفت: «اگر من نواب را حضوراً دیده بودم، چه بسا، جزو افراد و دسته او می شدم.» و با این سخن، اشاره می کرد به اهمیت فوق العاده دفاع مسلحانه از دین خدا، در آن روزگار...

نواب صفوی، تلاش های دفاع گرانه خود را از اسلام و مقدسات اسلامی، از سال های 1324 - 1323 آغاز کرد.

...قیام یک تنه و دلیرانه ذریه رسول (ص)، مسلمانان معتقد را سرشار از شوق و شور ساخت. نطفه مقدس نهضت اسلامی و ضد اجنبی ایران بسته شد، و جمعیت «فدائیان اسلام» به وجود آمد. تشکل مسلمانان در راه مبارزه با صهیونیسم و یاری به برادران فلسطین، اعدام نوکر سرسپرده بیگانه، وزیر دربار منحوس، عبدالحسین هژیر، به دست نخستین شهید فدائیان اسلام، حضرت سید حسین امامی که لغو انتخابات قلابی دوره شانزدهم را به دنبال داشت و سپس انتخاب نمایندگان جبهه ملی با رأی ملت، اعدام سپهبد رزم آرا، نخست وزیر خائن و ضد ملی، به دست حضرت خلیل طهماسبی که اعلام ملی شدن صنعت نفت را به دنبال داشت، به روی کار آمدن مرحوم دکتر مصدق، هدف قرار دادن حسین علاء جنایتکار، به منظور لغو پیمان بغداد، و سرکوبی قدرت شاه و اربابانش، از جمله مبارزات بی امان افراد جمعیت

دلیر و غیور و از جان گذشته فدائیان اسلام، به رهبری حضرت سیدمجتبی نواب صفوی بود. (1)

مرد بزرگ دیگر فدائیان اسلام، سید عبدالحسین واحدی بود، مرد شماره 2 فدائیان اسلام. برادر وی سید محمد واحدی نیز از افراد برجسته این جمعیت مبارز بود. اینان همه شهید شدند: نواب صفوی، سید عبدالحسین واحدی، سید محمد واحدی، سید حسین امامی، خلیل طهماسبی و... به دست دژخیمانی چون تیمور بختیار و سپهبد آزموده. این فرزند گرامی علی (ع) و فاطمه (س) و دیگر سادات و یارانش، به دستور شاه خائن به اسلام و دشمن اولاد علی (ع) و حامیان اسلام، به سال 1334، به اعدام محکوم شدند و به شهادت رسیدند. رهبر دلیر فدائیان اسلام، هنگام وضو، در خانه یکی از برادران، به اتفاق حاضرین، در چنگال دژخیمان تیمور بختیار اسیر شد... آزاد مردان ضد استبداد و مسلمانان ضد بیگانه، یکی پس از دیگری، به زندان های قرون وسطایی قزل قلعه و لشکر 2 زرهی روانه شدند... سپهبد آزموده، خون خوارترین و سفاک ترین شیطان مجسم، در لباس مقدس «قضاوت»، شخصاً شکنجه، اخذ اقرار، پرونده سازی و تقاضای اعدام را عهده دار شد... کارها «حسب الامر» و برق آسا انجام شد. برای توشیح حکم اعدام حتی صبر نکردند «ذات ملوکانه» از عشرتکده ابعلی به تهران بیایند...

ص: 97

1- . نبرد ملت، دوره انقلاب، شماره 4، شنبه 28/11/57.

فدائیان اسلام، خلیل طهماسبی، سید محمد واحدی، و ذوالقدر را گشودند. (1) تنها تقاضای رهبر و پیروان، انجام غسل شهادت بود... تمامی افسران و درجه داران و افراد لشکر 2 زرهی، که در میدان تیر لشکر، شاهد شهادت رادمرد از جان گذشته اسلام و فدائیان بودند، بعدها متفقاً گفتند: ما از شهامت، شجاعت، دلیری و مردانگی نواب صفوی متحیر بودیم. همه گفتند هیچ محکوم به اعدامی تاکنون، از مرگ، با این همه دلیری و بی اعتنایی، استقبال نکرده است. دشمن احمق، امیدوار بود که با اعدام این بزرگ مدافع حق و عدل و انسانیت، می تواند کاخ رفیعی را که با فداکاری فرزندان اسلام و ایران بر فلک سر کشیده است در هم بکوبد، غافل از اینکه درختی که با خون پاک این عزیزان ملت مسلمان ایران آبیاری شود، به قدرت هیچ طوفانی از پای نمی افتد. چنانکه طوفان حرص و شهوت و خیانت اجنبی و سرسپردگانش نتوانست کوچک ترین لطمه ای به آن وارد آورد. آنان دعوت حق را لبیک گفتند، ولی فدائیان دلیر و غیرتمند دیگری، راه خدایی آنان را تعقیب کردند.

مهلک ترین ضربت، با شلیک گلوله های محمد بخارایی به سینه کثیف حسنعلی منصور، خائن و خائن زاده، در جلوی مجلس و به

ص: 98

1- . شهید بزرگوار، سید عبدالحسین واحدی، پیش از این، به دست رژیم پست، تیمور بختیار، به شهادت رسیده بود.

درک فرستادن او، بر پیکر استعمار وارد آمد. باز هم یک توقیف دسته جمعی... صادق امانی، محمد بخارایی، رضا صفار هرنندی، مرتضی نیک نژاد، حاج مهدی عراقی و... به اعدام محکوم شدند، که چهار نفر اول به دست جلادان محمدرضای خائن شربت شهادت نوشیدند، ولی آقای حاج مهدی عراقی، حاج حبیب الله عسکر اولادی و حاج هاشم امانی، به مشیت الهی زنده ماندند.

زنده ماندند تا پرچم ظفرمند و پرافتخار پاک ترین، شریف ترین و مؤثرترین قدرت های ضد بی دینی، ضد بیگانه، ضد بیگانه پرستی را در اهتزاز نگاه داشته، پیکار خونین را به مرحله نهایی برسانند و جنگیدند و بی امان جنگیدند، تا آخرین دژهای ظلم و ستم و بیگانه پرستی و فسق و جور را در هم ریختند.

امروز، سال ها از شهادت جانگداز حضرت سید مجتبی نواب صفوی، رهبر عزیز فدائیان اسلام، و فدائیان دلیر و از جان گذشته، که در آن قتل عام وحشیانه، شربت شهادت نوشیدند می گذرد...

نواب و یارانش را بارها گرفتند و به زندان افکندند و شکنجه های سهمگین کردند. اینها همه باید ثبت شود و درباره آنان کتاب ها تألیف گردد. شهادت نواب، مقارن ایام فاطمیه بود. خبر اعدام او همه جا پیچید. آن روز غروب، به مسجد گوهرشاد رفتم. هوا غمی خونین را به همه جا می برد. از در بازار، وارد مسجد گوهرشاد شدم. پشت به غرفه های شمالی مسجد دادم و رو به ایوان مقصوره و گلدسته ها

ایستادم. مغرب دردناکی از راه می رسید. نیمی از آسمان رو به سیاه‌پرفته بود و نیمی دیگر خون شفق را مزمزه می کرد. اندک اندک بانگ اذان بلند شد. نواب کشته شده بود.

دریغا! مردم آمدند و رفتند و نمازهای جماعت، مثل دیگر ایام، برپا گشت، چرا کسی برای خون نواب فریاد نمی زند؟ در آن لحظات روح نواب را در همه مسجدها و شبستان ها می دیدم، جملات اذان گفته می شد، و در میان خون شفق و سیاهی شب راه می گشود. تاریکی مغموم مغرب تیره تر می شد و نخستین شب نبودن نواب از راه می رسید، به گلدسته ها نگاه می کردم و به آسمان فکر می کردم که این فریاد فدایی بزرگ اسلام است که از حنجره مؤذنان بیرون می آید. آری، این اوست که نام خدا را به بزرگی یاد می کند. نام خدا، همواره از فداکاران، برقرار مانده است و این نواب است که از همه گلدسته های عالم اذان می گوید، در همه مغرب ها و در همه ظهرها، و در همه فجرها، این فریاد خونبار نواب است:

الله اکبر

لا اله الا الله...

محمد رضا حکیمی

ص: 100

2 نگاهی به کتاب: «یادواره شهید نواب صفوی»

2 نگاهی به کتاب: «یادواره شهید نواب صفوی» (1) (2)

27 دی ماه سال 1384 پنجاهمین سالگرد شهادت نواب صفوی و فدائیان اسلام می باشد؛ گروهی که بدون تردید نقش بسیاری در تحولات تاریخ معاصر ایران داشته است. جامعه ملتهب آن زمان از چندین جهت فضا را برای مسلمانان مسموم ساخته بود. نخست از جهت مبارزه حاکمان وقت علیه دینداری و اسلام بود، دوم توطئه علیه منافع این مملکت و مردم برای بیگانگان و سوم تاراج منابع اقتصادی این سرزمین. چنین عواملی موجب شد که برخی از جوانان مسلمان احساس خطر کنند و از حالت انفعال به سوی فعالیت روند.

در زمینه شناخت دیدگاه های سیاسی و اجتماعی شهید نواب صفوی پژوهش های بسیاری انجام شده و هر کدام در این میان به جوهی از کارنامه سیاسی وی اشاره کرده اند.

ص: 101

-
- 1- . هفته نامه بعثت، ویژه نامه شهید نواب صفوی، سال بیست و ششم، مورخ دی ماه 1384، صفحه 8، چاپ قم.
 - 2- . این کتاب بعدها تحت عنوان: «زندگی و مبارزه شهید نواب صفوی» توسط مؤسسه انتشارات «اطلاعات» چندین بار تجدید چاپ شده است.

از آن جمله است کتاب «جمعیت فدائیان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران»، به نگارش داوود امینی که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی به چاپ رسیده است؛ اما در این میان جای کتابی که بتواند به گونه ای مدون به نقل خاطرات و فرازهایی از سخنان وی بپردازد، خالی بود، از این حیث کتاب «یادواره شهید نواب صفوی» می تواند این خلأ را پر کند. در ادامه، ضمن معرفی این کتاب، و به نقل از آن، به یکی از جلسه های بازجویی نواب، که از اهمیت زیادی در شناساندن رویه او برخوردار است، اشاره می شود:

کتاب «یادواره شهید نواب صفوی» مجموعه مقالاتی از استاد سید هادی خسروشاهی است که در طول سالیانی دراز، به انگیزه سالگرد شهادت نواب صفوی و یارانش، عمدتاً در روزنامه «اطلاعات» منتشر شده و سپس در هفته نامه بعثت، نشریه فرهنگی - سیاسی - اجتماعی مرکز بررسی های اسلامی قم، به چاپ رسیده است. تنوع و تکرار مقالات، اولین چیزی است که توجه خواننده را به خود جلب می کند. دایره این تنوع از ذکر خاطره تا تحلیل حرکت نواب صفوی و نیز اسنادی در مورد شخصیت و مبارزات وی را در بر می گیرد.

آشنایی استاد سید هادی خسروشاهی از راه مطالعه روزنامه های هوادار، مانند «اصناف» و «نبرد ملت»، و سپس روزنامه رسمی آنان، «منشور برادری»، آغاز گردید و با ارسال یک نسخه از کتاب «اعلامیه فدائیان اسلام» یا کتاب «رهنمای حقایق» از طرف شهید نواب صفوی توسط مرحوم آقا سید هاشم حسینی همراه نامه ای، تکمیل گردید. خسروشاهی آن وقت ها 13 سال داشت اما او به خوبی خاطرات آنها را

پس از شهریور 1320 به یاد دارد. هژیر وزیر دربار وقت و وابسته‌انگلیس، ژنرال رزم آرا نخست وزیر استعمار و مخالف ملی شدن صنعت نفت و حسین علاء نوکر دربار و عامل پیوند ایران به پیمان نظامی بغداد (ستتو) از جمله کسانی هستند که نواب صفوی به ترور آنها مبادرت ورزید. نگارنده بدان جهت که کاری پژوهشی انجام می دهد، برخی از صفحات کتاب را با سندهای تاریخی از مبارزات نواب و یاران او مزین می سازد. نشر اسناد مربوط به آن دوران، در ترمیم جهت گیری های سیاسی فدائیان اسلام می تواند راهگشا باشد.

اسناد باقی مانده از آن دوران به خوبی نشان می دهد که شهید نواب صفوی و «فدائیان اسلام» نه تنها هوادار سرسخت سیاست مستقل و اسلامی: نه شرقی و نه غربی بودند، بلکه با شجاعت تمام و بینش الهی خطر نفوذ آمریکای جنایتکار را هشدار داده اند.

مطالعه یک سرمقاله از روزنامه «منشور برادری»، ارگان رسمی فدائیان اسلام، این مطلب را روشن می سازد چرا که در آن، مقاله ای تحت عنوان «اجنبی اجنبی است، چه روس، چه انگلیس، چه آمریکا» آمده است که دلالت روشنی بر این امر دارد. همچنین بررسی اسناد آن دوران نشان می دهد که نواب صفوی در سفری که به مصر و اردن کرد، در راه وحدت اسلامی و دعوت حاکمیت های موجود به اجرای احکام اسلامی، گام نهاد و از افسران آزاد حاکم بر مصر، خواست که به اجرای کامل دستورات اسلامی در «مصر آزاد» پردازند... و در همین سفر، وقتی که در دیدار از دانشگاه قاهره فهمید که یاسر عرفات یک دانشجوی فلسطینی در قاهره است او را به مبارزه علیه اسرائیل فرا خواند

و در واقع، به اعتراف خود عرفات، او را وارد معرکه ساخت. با توجه به فعالیت های فرهنگی و مسئولیت های آقای خسروشاهی، نکات و مطالبی از نقش و تأثیر فدائیان اسلام در جهان اسلام، به ویژه کشورهای عربی، در این مجموعه وجود دارد که بسیار جلب توجه می کند. از آن جمله می توان از خاطرات «فتحی یکن»، رهبر جماعت اسلامی لبنان، از شهید نواب صفوی نام برد. فتحی یکن چند روزی در کنار شهید نواب صفوی بوده است. او پس از شهادت نواب صفوی، در مقاله ای تحت عنوان «نواب صفوی داستان بزرگی خود را بازگو می کند» آنچه را که از او شنیده و یا دیده بود به طور اجمال، می نویسد و همین خاطرات کوتاه، گوشه ای از عظمت روحی و قدرت معنوی «نواب» را نشان می دهد. استاد سید هادی خسروشاهی با ترجمه قطعاتی از هفته نامه ها و روزنامه های عرب زبان، اهمیت حرکت اسلامی نواب را در سطح جهانی نشان داده است.

برای نمونه: ترجمه سخنان «هشام قطان» دبیر کل جماعت اسلامی لبنان، ذکر گفتارهایی از شهید دکتر فتحی شقاقی و مقالات دیگر این کتاب سعی در ارائه تصویری واقعی از فدائیان اسلام دارد. از این رو به نقد برخی از کتاب ها و مقالات که سعی در واژگون کردن حقایق تاریخی دارند می پردازد. در پایان ذکر تلخیص شده آخرین دفاع شهید نواب صفوی که در این کتاب به چاپ رسیده است، خالی از لطف نیست؛ چرا که گویای حرکت انقلابی اوست:

بازجو: اتهام شما توطئه به منظور برهم زدن اساس حکومت و تحریک مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت و تشکیل جمعیتی

که مرام و رویه آن ضدیت با سلطنت ایران بوده است و قاچاق اسلحه و مهمات می باشد، به عنوان آخرین دفاع اگر مطالبی دارید، بنویسید.

شهید نواب صفوی: چون قانون اساسی ایران بحمدالله متکی بر قوانین قرآن و اسلام است و تصریحات اکیدی دارد بر این که حکومت و مملکت ایران، مملکت و حکومت رسمی اسلامی است و مذهب رسمی آن طریقه حقه جعفریه است و نیز شاه باید دارا و مروج مذهب شیعه باشد و بنابراین به طریق اولی حکومت و قوای تابعه حکومت دارا و مروج مذهب شیعه باشند و تصریح می کند که قوانین مصوبه مجلس بایستی هیچگونه مابینت و مخالفتی با قوانین اسلام نداشته باشد و نیز تصریح می کند که این قانون یعنی این ماده اساسی، قابل تغییر نخواهد بود تا ظهور حضرت ولی عصر ارواح العالمین له الفداء، بنابر تمام این مصرحات غیر قابل تغییر قانون اساسی، معلوم می شود که:

اولاً: قوانین اسلام در کشور ایران رسمیت قانونی داشته و هر قانونی که برخلاف قوانین اسلام باشد ملغی و غیر قانونی است.

ثانیاً: معلوم می شود که وظیفه هیأت حاکمه اجرای سراسر قوانین اسلام در مملکت بوده و وقتی حکومت، اسلامی و قانونی است و مقامشان از طرف خدا و از طرف قانون اساسی رسمیت و قانونیت دارد که جمیع احکام اسلام و شیعه را اجرا، عملی و ترویج نمایند و جمیع اعمال عمومی و منکرات و مفاسد که از نظر اسلام منکر و فاسد است از میان ببرند؛ در غیر این صورت از نظر قانون اساسی رسمیت و قانونیت ندارند. امروز پر پیداست بینکم و بین الله که جمیع اعمال و

رفتار حکومت و اجتماعی که باید از طرف حکومت، قانون اجتماعی مردم در میانش اجرا شود، برخلاف نصوص و ضروریات صریح و مسلم اسلام و قرآن رفتار می کنند. از نظر شعائر می بینیم که یک مملکت کفر با کشور شیعه و مسلمان ایران از نظر تظاهرات اجتماعی فرقی نداشته و از نظر اعمال و رفتار جمیع افراد هیأت حاکمه هیچ فرقی ندارد و شعائر اسلامی همگی از میان رفته و تظاهرات کفرآمیز به اسلام، به شدت هجوم و بلکه شدیدترین هجوم علیه اسلام رایج است و به خصوص جمیع تشکلات حکومت برخلاف مبانی اصول و ضروریات اسلام صریحاً گردش می کند، یعنی اگر در تمام تاریخ ادیان و مذاهب حقه سلف مطالعه کنیم، می بینیم که نظیر این هجوم که سال ها است از طرف هیأت حاکم کشور اسلامی ایران بر آئین حقه اسلام و مذهب حق جعفری روا گردیده، کمتر سابقه داشته و یا هیچ سابقه نداشته است.

بنابراین شخص شاه و هیأت حاکمه عموماً مهاجمین شدیدی علیه اسلام بوده اند و بنابر قانون اساسی و قانون مقدس اسلام، رسمیت ندارند، پس هنگامی از نظر قانون اساسی می شود برای اعمال هر متهمی، دولت ادعای صادر کند که شخص شاه و هیأت حاکمه از نظر قانون اساسی قانونیت و رسمیت داشته باشند و به خصوص و به طور اخص در صورتی که قانون اساسی متکی بر قانون اسلام بوده و تمام قوانین اسلام را امضا می کند؛ پس تمام قوانین خاصه، قوانین ضروری اسلام را امضا می کند و به خصوص قانون ضروری مسلم دفاع در اسلام را که دفاع از سوی آفریننده عزیز، قانون فطری و طبیعی اش

در بدن انسان و هر موجود زنده ای برای حفظ و بقای شخصیت آنموجود قرار داده شده که اگر نبود، بشری و جاننداری نبود و از مردم کشورهای مختلف با هر اصول و عقیده ای و هر ملتی که تمام اعمال و رفتار و شعائر و گفتار و صلح و جنگ و مخالفت و موافقتشان روی آن اصول عقیده در رأس همه چیزشان قرار داشته و آن اصول و عقاید بالاتر از جان و مال و همه چیزشان است، به خصوص عقاید حقه اسلامی که اصول احکام اسلام رسمی باشند و عقیده به احکام هر جزء همان عقاید و اصولاً جنگ با یک عقیده دینی در جامعه مفهومی جز جنگ با لوازم و احکام و آثار و شعائر آن عقیده ندارد و در این صورت وقتی یک چنین هجوم عمومی شدیدی از طرف جمیع سازمان های دولت به عقاید مردم شده، آیا حق این است که حکومت بدون دلیل و برخلاف هر دلیلی شب و روز اسلحه و مهمات بردارد و به جان مردم بیفتد و مضافاً بر اینکه قوای تشکیلاتی و اسلحه و مهماتی که از دسترنج همین مردم مسلمان تهیه کرده از اوضاع مهاجمین علیه اسلام شدیداً دفاع می کند، اسلام و قانون اساسی دفاع را بر هر مسلمان عاقل و مکلفی واجب نموده است و از اول و آغاز هم در جزء ضروریات اسلام آن را یعنی دفاع را قرار داده است و بالاترین خیانت به هر چیزی آن است که وجود آن چیز را نفی و نیست کند و به نیستی و نفی شدن آن راضی شوند و آن اسلام قائم به اجتماع مسلماً در خطر و رو به نیستی بوده و مورد این هجوم شدید قرار گرفته است.

علی علی زاده

ص: 107

3 فدائیان اسلام: از آرمان تا عمل

3 فدائیان اسلام: از آرمان تا عمل (1)

یکی از پرسش‌های مهمی که می‌توان در زمینه تاریخ‌نگاری ایران معاصر مطرح کرد، آن است که چرا علی‌رغم گذشت 18 (2) سال از پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران، هنوز مطالعه‌ای جدی و همه‌جانبه درباره تاریخچه فعالیت گروه‌های اسلامی ایران در فاصله سال‌های پس از سقوط رضاشاه تا بهمن 1357 صورت نگرفته و با وجود اسناد و مدارک لازم، اقدام شایسته و مقبولی در این زمینه به عمل نیامده است؟ آیا در این سال‌ها فرصت کافی نبوده یا برخی مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی باعث چنین اهمالی شده است؟ یکی از این گروه‌های مهم که تاریخچه آن در بوته اجمال مانده، جنبش فدائیان اسلام است؛ جنبشی که به ویژه از اوایل سال 1324 شمسی تا حدود ده سال بعد، در صحنه تحولات سیاسی ایران فعالیت چشم‌گیری داشت.

فدائیان اسلام به خاطر یک رشته موضع‌گیری‌های تند که غالباً

ص: 108

1- . فصلنامه «گفتگو»، شماره 14، مورخ زمستان 1375، چاپ تهران.

2- در تاریخ نوشتن مقال، یعنی زمستان 1375 ش.

توسل به خشونت سیاسی و استفاده از ابزار ترور مخالفان را نیز دربرمی گرفت، به درگیری و برخورد با چند جبهه در آن واحد ناچار شدند. گذشته از بُعد خارجی که رویارویی با دولت بریتانیا رکن عمده آن را تشکیل می داد، از نظر داخلی نیز تقریباً با همه احزاب، گروه ها و شخصیت های ذی نفوذ صحنه سیاسی ایران درگیر شدند، از دربار پهلوی گرفته تا حرکت های روشنفکری، حزب توده، جبهه ملی، آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی (به رغم یک دوره همراهی در آغاز کار) و حتی با مراجع تقلید شیعیان مانند آیت الله بروجردی. شاید همین عدم سازگاری و پیچیدگی عملکرد فدائیان اسلام است که باعث شده به رغم گذشت نزدیک به نیم قرن از تاریخ آن، هنوز اظهارنظرهای متفاوت و حتی متناقضی درباره نحوه بنیان، اعضای مرکزی و همچنین فعالیت های آن ابراز شود. و این در حالی است که بسیاری از اسناد مهم و درون گروهی این سازمان گردآوری یا منتشر نشده است.

یکی از کسانی که از سال ها پیش در راه تدوین و انتشار اسناد فدائیان اسلام اهتمام داشته است، حجت الاسلام سید هادی خسروشاهی است که نخست در دی ماه 1357، منشور فکری فدائیان اسلام را تحت عنوان «جامعه و حکومت اسلامی»، تجدید چاپ کرد و در طول سال های بعد نیز هر بار به مناسبتی عکس ها، خاطرات و اسنادی را در این زمینه در نشریات مختلف منتشر ساخت و در چند سال اخیر نیز بخش هایی از فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر را به این امر اختصاص داده است. «فدائیان اسلام؛ تاریخ، عملکرد و اندیشه» یکی از آخرین آثاری است که ایشان در این زمینه منتشر ساخته اند.

بخش اول کتاب به تقریرات نواب صفوی دربارهٔ چگونگی شکل‌گیری حرکت فدائیان اسلام اختصاص دارد که توسط سید محمد واحدی تنظیم و تحریر شده است. دلیل تقریر و تنظیم چنین خاطراتی نیز آن بود که در اوایل سال 1334 سلسله مقالاتی به نام «کودتایی که رهبرش کشته شد» در مجلهٔ خواندنی‌ها منتشر شد که در آن مطالب عجیب و دور از ذهنی نسبت به فدائیان اسلام بیان شده بود. بلافاصله پس از انتشار این مقالات، نواب صفوی دربارهٔ تاریخچهٔ پیدایش فدائیان اسلام و مواضع فکری آن و همچنین اقداماتی که انجام داده بود، مطالبی عنوان کرد که طی 18 شماره در همان نشریه منتشر شد که اینک در این کتاب تجدید چاپ شده است. (صص 145 - 35)

اعلامیهٔ فدائیان اسلام یا کتاب رهنمای حقایق که بخش دوم کتاب آقای خسروشاهی را تشکیل می‌دهد (صص 331 - 187) از جمله اسناد درجهٔ اولی است که در مورد برنامهٔ فکری، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی فدائیان اسلام در دست است. این کتاب برای نخستین بار در آبان 1329، در وضعیتی که فدائیان اسلام در حالت اختفا به سر می‌بردند منتشر شد و در سنوات بعدی نیز تجدید چاپ گردید. در این بخش بحث‌های نظری جالب توجهی از جمله بحث «جهاد» از نظر نواب صفوی مطرح شده است. ظاهراً وی بر این اساس که در جهاد دفاعی، یعنی جهادی که در هر زمان که کیان اسلام و مسلمین در خطر باشد بر فرد مسلمان واجب می‌شود، به این نتیجه رسیده بود که اگر مسلمانی تشخیص بدهد که فعالیت یا عملکرد سیاسی فردی به زیان اسلام است با اتکا به اصل جهاد دفاعی و موضوع «شبهات موضوعیه»

می تواند او را از میان بردارد؛ که البته موضوعی است که هنوز در مورد آن بحث جامعی صورت نگرفته است و احتمالاً یکی از موارد اختلاف پاره ای از مراجع مذهبی وقت با او نیز پیرامون چنین تعبیرهایی بوده است که طرح مجدد آن در غالب چنین کتاب هایی می تواند فرصت مناسبی باشد برای ادامه بحث.

در کنار این دو نوشته، اسناد و مدارکی نیز از نواب صفوی و همچنین گزارش هایی در مورد فعالیت های وی گردآوری و منتشر شده است که از آن جمله می توان به گزارش های مأموران شهربانی درباره فعالیت های سیاسی نواب در قم و کاشان، یادداشت کوتاه او به رئیس زندان، نامه هایی به آیت الله مرعشی نجفی و دکتر مصدق و همچنین بخش هایی از بازجویی های او در آخرین ساعات حیات اشاره کرد. (صص 186 - 149)

سید قاسم یاحسینی

ص: 111

ابوالحسن اصفہانی..... 64

ابوالقاسم رفیعی..... 60

ابوالقاسم کاشانی 15, 16, 17, 18, 33, 34, 40, 43, 44, 64, 75, 76, 77, 79, 84, 92, 93, 94, 95, 96, 106, 109, 129

ابوذر..... 115

احمد حسین..... 16

احمد زنجانی..... 90

احمد طالقانی..... 58

احمد قادیانی..... 45

ادیب شیشکلی..... 82, 112

اسداللہ علم..... 34

اسداللہ مدنی..... 32, 58

اسماعیل ملایری..... 91

اشرف پهلوی..... 45

آقای اسلامی..... 49

آقای رحیمی..... 49

آقای ژیلایا..... 49

آقای ضیاء..... 49

آقای فروتن..... 49

الہہ کولابی..... 74, 105

امام خمینی (رہ) 50, 52, 53, 54, 65, 80, 84, 91, 92, 98, 110

امام موسی صدر 27, 33, 34, 35, 40

امجد الزهاوی..... 17, 18, 25

امیر یوسفی..... 59

امیر علائی..... 94

آیت الله بروجردی 38, 39, 40, 41, 52, 53, 56, 57, 64, 65, 90, 91, 92, 96, 97, 129

آیت الله حجت..... 57

آیت الله حسین بُدلا..... 41, 58

آیت الله خوبی..... 32

آیت الله سلطانی..... 38

ص: 115

آیت الله طالقانی 104,94,84,74,44,43,34,30

آیت الله فاضل لنکرانی..... 41

آیت الله کبیر..... 41

آیت الله مصباح یزدی..... 55,54

آیت الله نجفی مرعشی 131,90,58

آیت الله اصفهانی..... 96,64

آیت الله حائری یزدی..... 96,64

بختیار..... 118,117

برنارد لوئیس..... 21

تیمور..... 118,117

جعفر رائد..... 17

جعفر شبیری زنجانی..... 39

جعفر شجونی..... 39

حبيب الله عسکر اولادی..... 119

حسن البنا. 24,23,19,18,17

حسن مدرس..... 64

حسن مکی..... 17

حسن هضیبی..... 26,19

حسنعلی منصور..... 119,61

حسین امامی 117,105,75,71

حسین بروجردی..... 64

43	حسین سخنور.....
122,118,104	حسین علاء.....
111,93,81,36,35,32,30,28,27	حسین فاطمی
111,93,81	حسین مکی.....
117,115,96,64,48,35	حضرت رسول(ص)
91,38	حضرت معصومه(س).....
90	حضرت مهدی (عج).....
9	محمود خسروشاهی.....
21	حمید عنایت.....
118,117,107,77,76,37	خلیل طهماسبی
121	داوود امینی.....
58	دکتر صدیقی.....
118	ذوالقدر.....
122,117,106,104,94,75,74,61,44,43	رزم آرا
85	رسول جعفریان.....
33	رضا صدر.....
119	رضا صفارهرندی.....
92,53	رضا گلسرخی کاشانی.....
64,52,47,46	رضا خان.....
107,76	زاهدی.....
60	ژنرال بختیار.....

سپهد آزوده..... 117,118

ستوان شهنام..... 59

سرهنك عبدالناصر 19,34,83,

ص: 116

- سرہنگ قدر 34
- سعدی 46
- سعید رمضان 17, 19, 20, 23, 24, 25, 26, 82, 112
- سید قطب 15, 16, 21, 23, 25, 26, 111
- شاہرخ 60
- شمس آل احمد 58
- شیخ الازھر 85
- شیخ محمد تقی 34
- صادق امان 119
- صادق خلخالی 61
- صادق طباطبائی 28, 38, 40, 41
- صدرالدین صدر 27, 28, 29, 30, 33, 34, 35, 36, 39, 52, 56, 57, 80, 90, 110
- صدیقہ داورزنی 85
- عبدالحسین تبریزی 28
- عبدالحسین ہژیر 44, 61, 68, 71, 74, 100, 104, 117, 122
- عبدالحسین واحدی 28, 30, 31, 32, 33, 39, 58, 77, 91, 93, 107, 117, 118
- عبدالکریم حائری 39, 52
- عزت العزیزی 82, 112
- عزت اللہ سحابی 66, 74, 76, 93, 94, 99, 105, 106
- عظام حائری یزدی 64

علامه امینی.....	57,32
علی اکبر الہیان.....	117
علی ضناوی.....	21
علی طاہری.....	91
علی طنطاوی.....	112,82
علی طہماسبی.....	37
علی علی زادہ.....	127,114
عمر تلمسانی.....	24,20,19
غلامحسین تبریزی.....	36
فاطمہ حسینی.....	105,75
فتحی شقاقی.....	124,20
فتحی یکن.....	124
فضیل الورتلانی.....	17
قاسم اسلامی.....	47
قاسم یاحسینی.....	131,114
کلوپ پاشا.....	112,82
کیهان خدیو.....	102,72

کسروی

105,104,75,73,61,58,57,52,51,50,49,48,47,45,43,32

لواء صالح حرب.....

26

ص: 117

مجتبی قزوینی..... 117

مجتبی نواب صفوی 7, 9, 11, 16, 18, 19, 20, 22, 23, 24, 25, 26, 30, 31, 32, 35, 38, 39, 40, 42, 47, 48, 52, 53,
54, 55, 56, 57, 58, 59, 60, 61, 62, 63, 64, 65, 67, 68, 71, 72, 73, 75, 76, 77, 78, 79, 80, 81, 82, 83, 84, 87,
88, 90, 91, 92, 93, 94, 95, 96, 97, 98, 99, 100, 102, 103, 104, 105, 106, 107, 108, 109, 110, 111, 112,
113, 114, 115, 116, 117, 118, 119, 120, 121, 122, 123, 124, 129, 130, 131

محسن کمالیان..... 29

محمد باقر سلطانی طباطبایی..... 28

محمد بخارایی..... 119

محمد تقی خوانساری 33, 39, 44, 52, 56, 90

محمد حسن طالقانی..... 58

محمد رضا حکیمی..... 114, 120

محمد علی باب..... 46

محمد غزالی..... 21

محمد مجاهدی..... 90

محمد مهدی عبدخدایی 27, 28, 30, 35, 61

محمد نجیب..... 19, 83, 113

محمد واحدی... 117, 118, 130

محمدباقر سلطانی..... 90

محمدجواد حجتی کرمانی..... 94

محمدعلی لواسانی..... 77, 107

محمود شاهرودی..... 57

مرتضی مستجابی..... 28, 29

مرتضی نیک نژاد..... 119

مصدق 30, 32, 33, 34, 43, 44, 58, 75, 76, 77, 94, 95, 105, 106, 107, 118, 131

مصطفی السباعی..... 20, 21

مصطفی شهور..... 112

مصطفی مشهور..... 20, 24, 82

مصطفی مؤمن..... 26

مقداد..... 115

ملك حسين..... 82, 112

ملك فاروق..... 34, 83, 113

مهدی دولابی..... 58

مهدی سراج انصاری..... 47

مهدی شریعتمداری..... 47

مهدی عراقی..... 32, 37, 119

موسی صدر..... 28

نریمان..... 76, 106

ص: 118

نواب احتشام رضوی.....58

نورالدین شیرازی.....86

هادی خسروشاهی 7, 13, 28, 30, 37, 38, 42, 84, 122, 124, 129

هاشم امانی.....119

هاشم حسینی 42, 58, 63, 77, 91, 122

هاشم قزوینی.....117

هشام قطان.....124

حضرت ولی عصر (عج).....125

ص: 119

آبعلی.....	118
احمدآباد.....	104,95,74,44
اردن.....	123,112,111,82,81,19
اسرائیل.....	123
آمریکا.....	123,104,22
انارک.....	84
انگلیس.....	123,122,106,75,60,24,22
ایران.....	87,85,84,83,79,75,73,72,58,57,56,55,54,53,48,47,46,43,25,24,23,21,19,18,17,16,15
	129,128,126,125,124,122,121,119,117,113,111,109,106,105,104,102,93,90,88
بریتانیا.....	129,45
بغداد.....	123,118,109,104,79,74
بیروت.....	34
تبریز.....	84,63,49,46,42,8
تهران.....	
	118,91,86,84,63,60,59,58,54,49,46,42,40,32,18,9
رم.....	84
روسیه.....	45
ژنو.....	24,20,17
سنگال.....	35
سوریه.....	112,111,82,81,20,19

شام.....26

شیراز.....86

عراق.....111,81,26,18

فلسطين.....22

قاهره

123,113,112,85,83,82,34,24,20,19,18,16

قم

,122,108,99,91,90,84,77,67,63,58,57,56,55,54,53,52,42,41,40,38,9,8,7

ص: 121

131کاشان

124,34لبنان

85,17لندن

24,20,19لوگانو

115,36مشهد

مصر

123,113,112,111,85,84,83,82,81,34,26,23,20,19,18,17,16,15

32,18نجف

84واتیکان

84یزد

ص: 122

- «زندگی و مبارزه شهید نواب صفوی» 8
- «مبانی فکری - فقهی مبارزات فدائیان اسلام» 8
- اسرار هزار ساله..... 54
- اعلامیه فدائیان اسلام..... 80
- اعلامیه فدائیان اسلام... 110, 122
- اعلامیه فدائیان اسلام یا کتاب رهنمای حقایق 54
- الشیعه والسنة..... 20
- آموزگار من نواب..... 94
- جامعه و حکومت اسلامی 55, 89, 129
- جمعیت فدائیان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران 121
- حركة الاخوان المسلمین فی السودان 17
- دیوان حافظ..... 46
- رهنمای حقایق.... 86, 122, 130
- رسائل سیاسی - اسلامی دوره پهلوی. 85
- رهنمای حقایق 42, 80, 110, 111
- زندگی و مبارزه نواب صفوی 13, 83, 95, 113
- شرح لمعه..... 31
- فدائیان اسلام: از آرمان تا عمل 114
- فدائیان اسلام، تاریخ عملکرد و اندیشه 8, 13, 39, 68, 71, 85, 102, 129
- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر 129

قرآن 48, 51, 59, 64, 72, 97, 102, 125

كبرى الحركات الاسلاميه فى العصر الحديث 21

كسر كسروى..... 86

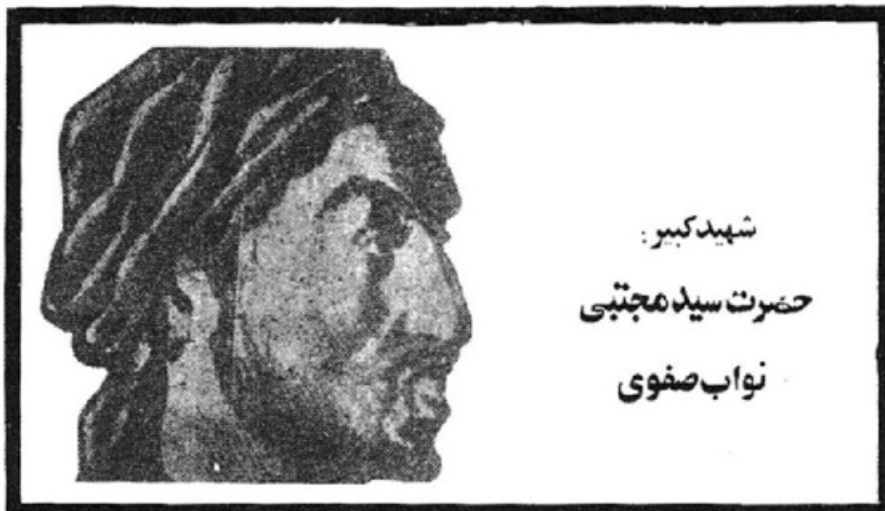
كشف اسرار..... 50, 54

مثنوى مولانا جلال الدين..... 46

ورجاوند بنياد..... 47

يادواره شهيد نواب صفوى 114, 122

ص: 123



جامعہ و حکومت اسلامی

بممه کار و پیمیز
فَمَا بَرَأَى جُدَا

اعلامیه

فدائیان اسلام

—————

کتاب رهنمای حقایق





بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگویم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

